

## خاندان بلیانی

نوشته محمد جواد شمس

«بلیانی» عنوان خاندانی است از عارفان، عالمان و ادیبان که در اصل از نوادگان ابوعلی دقاق (۴۲۶ق) بوده و در فاصله سده‌های هفتم - یازدهم هجری/ سیزدهم - هفدهم م در فارس، اصفهان و دیگر نقاط ایران می‌زیسته‌اند. شیوخ بلیانی بر طریقه سهروردیه بودند. سلسله آنان به واسطه شیخ اصیل‌الدین محمد شیرازی به شیخ ضیاء‌الدین ابوالنجیب (ابونجیب) عبدالقاهر سهروردی می‌پیوندد.

شیخ اصیل‌الدین محمد شیرازی (د ۶۱۸ق) از کبار مشایخ صوفیه، و بر طریقت شیخ رکن‌الدین ابوالغنائم سجاسی (د بعد از ۶۰۶ق) و او بر طریقت شیخ قطب‌الدین ابوالرشید امیری از خلفای شیخ ضیاء‌الدین ابونجیب سهروردی بود.<sup>۱</sup> شیخ اصیل‌الدین به دستور استاد خود به کازرون رفت و هم به اشاره او در قریه «بلیان»<sup>۲</sup> مقیم شد و خلق را به خدای خواند. وی از جمله ارادتمندان شیخ مرشد، ابواسحاق کازرونی بود<sup>۳</sup> که چون درگذشت در خانقاه موسوم و معروف به نام خود در روستای بلیان

۱. زرکوب شیرازی، ۱۸۶.

۲. از روستاهای تابع کازرون، فرهنگ جغرافیایی، ۲۶/۱۰۲-۲۷.

۳. نگاه کنید به: محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایة، گ ۱۶b-۱۷a ابوالمظفر عبدالصمد زنجانی را واسطه امیری و شیخ ابونجیب دانسته است.

به خاک سپرده شد.<sup>۴</sup>

قدیمترین و مهمترین منبع و مأخذ در شرح احوال و زندگانی این خاندان، کتاب جواهرالامینیّه، تألیف محمود بن عثمان، مرید امین الدّین بلیانی است. از این کتاب اثری در دست نیست، اما از خلاصه آن، که به دست خود مؤلف صورت گرفته، با عنوان مفتاح الهدایة و مصباح العنایة نسخه منحصر به فردی در کتابخانه اسعد افندی به شماره ۱۶۴۰ موجود است. میکرو فیلمی نیز از آن به شماره ۵۲۷ در کتابخانه مرکزی تهیه شده است. همچنانکه پیش از این گذشت نسبت این خاندان از طریق نجم الدّین محمد به اسماعیل پسر ابو علی دقاق و خود ابو علی دقاق می‌رسد.<sup>۵</sup>

ابو علی حسن بن علی بن محمد بن اسحاق بن عبدالرحیم بن احمد نیشابوری معروف به ابو علی دقاق از مشایخ بزرگ نیشابور در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و دارای پسری به نام اسماعیل، جدّ اعلاّی خاندان بلیانی، و دختری به نام فاطمه بود.<sup>۶</sup>

### امام الدّین مسعود بلیانی

شیخ امام الدّین (یا ضیاء الدّین) مسعود بلیانی (۵۶۵-۶۵۵) فرزند نجم الدّین محمد بن علی بن اسماعیل بن شیخ ابو علی دقاق. پدر او نجم الدّین محمد خراسانی به کازرون هجرت کرد و در آنجا دختر قاضی محمد را به همسری برگزید که ثمره این ازدواج، ضیاء الدّین مسعود بود.<sup>۷</sup> او در فارس به شهادت رأی و معالی قدر و فضیلت ذات متفرد گشت. شیخ طریقت و پیر تربیت او شیخ اصیل الدّین محمد بود.<sup>۸</sup> به گفته محمود بن عثمان: «امام الدّین مسعود بلیانی (رح) با آن فضیلت و مرتبت که داشت چون از بلیان به شهر کازرون می‌آمدی در هر فراز که رسیدی و بقعه شیخ مرشد دیدی در زمین افتادی و روی بر خاک نهادی و بودی که روز باران بودی، با آن تقوا و پرهیزکاری که داشتی از وحل نیندیشدی و در زمین افتادی و روی بنهادی».<sup>۹</sup> ظاهراً شیخ مسعود پس از مرگ پدرش، نجم الدّین محمد، که در شیراز درگذشت، در پی شیخ اصیل الدّین به بلیان رفت و نسبت بلیانی این خاندان نیز از اینجا است.

۴. محمود بن عثمان، فردوس المرشدیّه، ۴۴۴ و ۷۳۱؛ ۲؛ زرکوب شیرازی، ۱۸۷.

۵. محمود بن عثمان، مفتاح الهدایة، گ ۵۵-۵۵؛ زرکوب شیرازی، ۱۸۶؛ جامی، ۲۶۴؛ اوحدی بلیانی، ۶.

۶. درباره شرح احوال او، نگاه کنید به: خطیب بغدادی، ۲/۲۴۸؛ قشیری، صفحات متعدد؛ هجویری، ۲۰۴؛ انصاری، ۵۳۸-۵۴۱؛ خلیفه نیشابوری، ۱۵۲؛ صریفی، ۲۶۸؛ محمد بن منور، ۵۸-۵۹، ۲۷۷؛ عبادی، ۹۰؛ ابن عساکر، تبیین کذب الشّفتی، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۷۶؛ انسوی، ۱/۵۲۳-۵۲۴؛ شبکی، ۴/۳۲۹؛ عطار، ۲/۱۸۷-۱۸۸؛ و منابع دیگر.

۷. محمود بن عثمان، همان منبع، گ ۵۵-۵۵؛ زرکوب شیرازی، ۱۸۶؛ جامی، ۲۶۴؛ اوحدی بلیانی، ۶.

۸. همانجا. ۹. محمود بن عثمان، فردوس المرشدیّه، ۴۴۴-۴۴۵؛ همو، انوار المرشدیّه، ۷۳۲.

امام‌الدین در نود سالگی به سال ۶۵۵ در بلیان درگذشت.<sup>۱۰</sup>  
از امام‌الدین مسعود سه فرزند پسر با نامهای عبدالله، علی و محمد باقی ماند که پس از او طریق  
تصوف را ادامه دادند. شرح احوال عبدالله و علی دانسته است که به آن اشاره خواهیم کرد.<sup>۱۱</sup>

### اوحدالدین بلیانی

شیخ اوحدالدین عبدالله بن مسعود بلیانی (د ۶۸۳ یا ۶۸۶ ق/ ۱۲۸۴ یا ۱۲۸۷ م) عارف و عالم  
کازرون، کنیه او را اصیل‌الدین نیز ذکر کرده‌اند.<sup>۱۲</sup> زادگاه او روستای بلیان بود. سال ولادت او دانسته  
نیست. لیکن احمد زرکوب او را در هنگام وفات هفتاد ساله خوانده، بنابراین می‌بایست - با توجه به  
تاریخ وفاتش - در ۶۱۳ (با توجه به تاریخ وفات ۶۸۳) یا در ۶۱۶ (با توجه به تاریخ وفات ۶۸۶)  
ولادت یافته باشد.<sup>۱۳</sup> عبدالله نخست نزد پدرش، به کسب علوم دینی و معارف صوفیه پرداخت.  
گفته‌اند که در خردسالی با آواز خوش ذکر می‌گفته و اشعاری ترنم می‌کرده است چندان که «شیخ  
جمال‌الدین محمد باکاليجار» (د ۶۵۶ ق) را که از مصاحبان پدرش بود، وقت خوش می‌شده است.<sup>۱۴</sup>  
جامی به نقل از او آورده است که: در اوایل از خلق انفراد جستم و یازده سال در کوه به سر بردم. چون  
از کوه باز آمدم، به نصیحت زاهد ابوبکر همدانی رحمه‌الله تعالی پیوستم. و وی مردی صاحب کرامت  
بود و فراستی صادق داشت، و وردی همه آن بود که هر شب برخاستی، و عصایی آهنین داشت، آن را  
زیر زنخدان گرفتی و تا روز بر پا ایستادی. من نیز به موافقت وی از عقب وی می‌ایستادم. وی وقتها  
روی باز پس کردی، و غیرت آوردی و گفتی: برو جای بی‌حسب! من بر زمین می‌نشستم تا وقتی  
مشغول کار خود می‌شدم، دیگر بر می‌خاستم و موافقت وی می‌کردم تا آنگاه که حال وی بر من فرود  
آمد، آنگاه تنهایی گزیدم.<sup>۱۵</sup> از این مطالبی که جامی نقل کرده است بر می‌آید که اوحدالدین علاوه بر  
پدرش نزد بزرگان دیگری نیز به طی طریقت پرداخت. باید دانست که طریقت اوحدالدین از طریق  
پدرش به بزرگان سلسله سهروردیه می‌پیوسته و شیخ خرقة او پدرش بوده است. امام‌الدین مسعود  
بلیانی که خود از بزرگان عرفان سده ۷ ق بوده، در حق فرزند خود گفته است: «آنچه من از خدای

۱۰. محمود بن عثمان، مفتاح الهدایه، گ ۵۵-۵۵؛ زرکوب شیرازی، ۱۸۶.

۱۱. نیز قس: محمود بن عثمان، همانجا، گ ۱۶۸ که تعداد فرزندان او را ۶ نفر به اسامی زیر دانسته است: ۱. عبدالله، ۲. ابوبکر،

۳. محمد، ۴. علی، ۵. محمود، ۶. شیخ رشیدالدین.

۱۲. زرکوب شیرازی، ۱۸۶.

۱۳. جامی، ۲۶۴؛ داراشکوه، سنینه، ۱۸۰؛ واله داغستانی، گ ۲۰۵.

۱۴. نک: همانجا.

۱۵. جامی، ۲۶۴-۲۶۵.

خواسته بودم، آن را به عبدالله داد و آنچه بر من به مقدار در پیچه‌ای گشادند بر او به مقدار دروازه‌های گشادند»<sup>۱۶</sup> به هر حال وی در مراحل سلوک به آن حد رسید که پدرش در حق او چنین گفت. از او با القاب و عناوین بسیار بلندی یاد کرده‌اند، چون: «کَهْفُ الْعَرَفَاءِ» «سندالاولیاء»، «شاهد مشاهدِ غیب» و «حامی حامه کرامت» و «والی ولایت»، «سالک مسالک تجرید»، «مرکز دوایر توحید»، «قطب مدار حق ثَمای»، «صورت آینه خدائی»، «قطب الاقطاب دوران»، «غوث اغوات زمان» و ... یاد کرده‌اند.<sup>۱۷</sup>

زرکوب شیرازی در شیرازنامه در وصف وی آورده است: خورشیدآسا دائماً از فیض قدوسیت خالی نبود، همواره عکس انوار و تجلیات حضرتش به ظهور پیوستی، و در اظهار کرامات و کشف مغیبات هر زمان از حضرت ربوبیت به روح مقدس او الهام رسیدی، خاطر خطیرش همچون صحیفه لوح محفوظ همیشه به نقوش اسرار غایب عکس دادی. هر صورت که از غیب اشارت بدان فرمودی، البته از ممکن غیب به عالم شهود و ظهور یافتی، زبان حق‌گوی عرفاء عصر، زبان او را ترجمان لوح محفوظ می‌گفتند.<sup>۱۸</sup>

با وجود اینکه او حدالدین در آن زمان در شمار بزرگان عرفان بود، اما دست از طلب برداشت و هنگامی که آوازه شیخ نجیب‌الدین علی بزغش (د ۶۷۸ ق) مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی، را که در آن زمان در شیراز رحل اقامت افکنده بود، شنید، قصد دیدار و طلب زیادت او را به شیراز کشاند. اما هنگامی که با نجیب‌الدین ملاقات کرد، خود را بی‌نیاز از دستگیری و راهنمایی او یافت، لذا دوباره به بلیان بازگشت.<sup>۱۹</sup> او در آنجا به تربیت مریدان همت گماشت، شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله می‌توان فرزند برادرش علی، یعنی امین‌الدین بلیانی را نام برد. امین‌الدین از دست او خرقة خلافت و ارشاد دریافت و نسبت به او احترام خاصی قائل بود و چنانکه گفته‌اند: هرگاه شیخ عبدالله را می‌دید بر دستهای او بوسه می‌زد.<sup>۲۰</sup> گفته‌اند که او با سعدی شیرازی (د ۶۹۱ ق) مصاحبت داشته و به خانقاه او در شیراز می‌رفته است. وی در مدت اقامتش در شیراز به زیارت مزار شیخ ابو محمد روزبهان بقلی فسوی (د ۶۰۶ ق) می‌رفت و در آنجا بود که با فرزند شیخ، صدرالدین روزبهان ثانی آشنا گردید و مورد توجه و عنایت وی واقع شد.

به گفته محمود بن عثمان، در فردوس المرشدیه، شیخ عبدالله ارادت خاصی به شیخ مرشد، ابواسحاق

۱۶. زرکوب، ۱۸۶؛ جامی، ۲۲۶؛ داراشکوه، سفینه، ۱۸۰-۱۸۱؛ غلام سرور، ۲۸۰/۲.

۱۷. زرکوب، همانجا؛ اوحدی بلیانی، ۱۰۰. ۱۸. زرکوب، همانجا.

۱۹. جامی، ۲۶۶. ۲۰. محمود بن عثمان، مفتاح الهدایه، گ ۷b، ۱۳a، ۱۳b؛ زرکوب، ۱۹۴.

کازرونی داشته است، و آنجا که از ریاضات و درد و سوز سخن می‌راند به نقل از او آورده است: «درین روزگار، حقیقت این معنی نایافت شده است و روی در حجاب دارد، زیرا که آن ریاضات و مجاهدات که پیش از این سالکان این راه کشیده‌اند و آن طریقت‌های پسندیده که ایشان رفته‌اند و آن مردانگی و جانبازی که ایشان کرده‌اند اهل این روزگار از آن عاجزند. اگر صاحب دولتی خواهد که ازین سعادت نصیبی یابد و ازین دولت بویی به مشام جان وی رسد چاره کار وی آن است که خاک آستانه علیاء مرشدیه عمرها الله الی الابد کحل دیدگان خود سازد و کمر خدمتکاری شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز در میان جان بندد، تا مگر این دولت و سعادت بیابد. چون شیخ عبدالله قدس الله روحه این موعظه بفرمود، یکی از مریدان شیخ عبدالله بود و او را رکن الدین هنگی گفتندی و او عالم و فاضل بود. چون این موعظه از شیخ عبدالله بشنفت هر شب از بلیان برخاستی و گیره بزرگ برداشتی و کلوخ تمام در آن نهادی و بر سر گرفتی و بیامدی به کازرون و آن کلوخ به مُسْتَحَمَّ شیخ مرشد بردی. مدتی بر این خدمتکاری مواظبت نمود، تا از برکات شیخ مرشد قدس الله روحه العزیز از جمله کاملان شد.»<sup>۲۱</sup> به گفته اوحدی بلیانی، در عرفات العاشقین و به تبع او واله داغستانی و رضاقلی خان هدایت، شیخ صنی الدین اسحاق اردبیلی (د ۷۵۹ ق) در فارس به دیدار او شتافت و همو بود که شیخ صنی الدین را به خدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون ساخت.<sup>۲۲</sup> ابن بزّار درباره سفر صنی الدین به شیراز گفته است: «چون شیخ، قدس سرّه، شنیده بود که انجب الاولیاء شیخ نجیب الدین بزغوش، رحمه الله علیه، در شیراز مرد صاحب ولایت است و آوازه و دبدبه او در مسامع زمین طنین دارد، شیخ به هوس او روی به شیراز آورد... و چون شیخ قدس سرّه آنجا رسید مدتی بود که شیخ نجیب الدین بزغوش، رحمه الله علیه، کأس منیه چشیده بود و به جوار رحمت رسیده... در آن زمان، شیخ ظهیر الدین، پسر شیخ نجیب الدین بزغوش، رحمه الله علیهما، در شهر قایم مقام پدر بود... (و در همان موقع، شیخ صنی الدین) گاهگاهی به حضور سعدی شیرازی شاعر، طیب الله رمسه رفتی.»<sup>۲۳</sup> با توجه به مطالبی که ابن بزّار نقل کرده، سفر شیخ به شیراز می‌بایست بعد از وفات شیخ نجیب الدین بزغوش (د ۶۷۸ ق) و در زمان حیات شیخ سعدی (د ۶۹۱ ق)، یعنی در فاصله سال‌های ۶۷۸ ق - ۶۹۰ ق اتفاق افتاده باشد. به هر حال ابن بزّار در ادامه چنین آورده است... «آن جمع اولیاء الله، که از احوال طلب شیخ با خبر بودند و شیخ، قدس سرّه، ایشان را دریافته و دانسته، به اتفاق باجمعهم گفتند، اگر

۲۱. محمود بن عثمان، فردوس المرشدیه، ۴۳۵؛ همو، انوار المرشدیه ۷۲۵.

۲۲. اوحدی بلیانی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۶۰۱، واله داغستانی، گ ۲۰۵؛ هدایت، ریاض العارفين، ۱۶۱-۱۶۲؛ همو، مجمع الفصحاء، ۸۶۶/۲.

۲۳. ابن بزّار، ۹۷-۹۵.

گشایش حال تو باشد از پیش امیر عبدالله باشد، که عبدالله رتبی رفیع دارد و مرد مشارالیه جمیع فارس است در ریاضت و عبادت و زهد و ورع و تقوی و نسب، نسبت ظاهره و عترت طاهره دارد، پس شیخ قدس سرّه، به حضور امیر عبدالله رسید. شخصی را دید تمثالش از جان سرشته و بر ناصیه صورتش مثال نور نوشته ...

روح از گلشن او می‌رسید بوی جان از ساحت او می‌دمید»

پس از گفتگوهایی که میان آن دو در گرفت «امیر عبدالله گفت: ای پیر ترک! از شرق عالم تا به غرب عالم کسی این واقعه و حال تو تواند حل کردن هیچ نیست غیر از شیخ زاهد گیلانی قدس الله روحه».<sup>۲۴</sup>

از آنجا که در آن زمان اوحدالدین بلیانی دوران پیری و کهولت خود را می‌گذرانده و بر مسند ارشاد و هدایت تکیه داشته است و نیز با توجه به مطالبی که ابن بزّار درباره امیر عبدالله نقل کرده و نسبت‌هایی که به او داده و بعدها نیز این گزارش توسط اوحدی بلیانی و دیگران نقل شده، بی‌شک منظور از امیر عبدالله همان شیخ اوحدالدین عبدالله بلیانی بوده است.

سراجنام اوحدالدین در روستای بلیان درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. تاریخ وفات او را به اختلاف ۶۸۳ ق<sup>۲۵</sup> و ۶۸۶ ق<sup>۲۶</sup> ذکر کرده‌اند. مدفن اوحدالدین در خانقاه او بود<sup>۲۷</sup> که ظاهراً تا این اواخر نیز پابرجا بوده است.<sup>۲۸</sup> هر چند اوحدی بلیانی، او را صاحب فرزندان خوانده<sup>۲۹</sup>، اما تنها از یک فرزند او به نام سراج‌الدین اطلاع در دست است که بعد از درگذشت پدر به زمره شاگردان و مریدان پسر عمویش امین‌الدین بلیانی پیوست و تا پایان عمر شیخ دائماً ملازم او بود.<sup>۳۰</sup> از شرح احوال و زندگانی این فرزند بیش از این دانسته نیست.

برخی از نوادگان شیخ عبارتند از: اوحدی بلیانی، صاحب تذکره معروف عرفات العاشقین که در سده‌های دهم-یازدهم ق/ شانزدهم-هفدهم م زندگی می‌کرده است.<sup>۳۱</sup> دیگری خواجه ملاّی کازرونی، شاعر و موسیق‌دان، از دخترزادگان اوست.<sup>۳۲</sup> حاجی خلیفه از دو تن دیگر از نوادگان او با

۲۴. ابن بزّار، ۱۰۴-۱۰۶.

۲۵. زرکوب شیرازی، ۱۸۶، والله داغستانی، گ، ۲۰b.

۲۶. محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایة، گ، ۱۳a-۱۳b؛ جامی، ۲۶۸؛ اوحدی، ۱۰۰.

۲۸. حسینی، ۱۴۳۸/۲.

۲۷. زرکوب، همانجا؛ اوحدی، همانجا.

۳۰. محمود بن عثمان، همان، گ، ۵۰a-۵۰b، ۵۲b؛ نیز قس آل داود، ۳۴-۳۵.

۲۹. اوحدی بلیانی، ۸۸-۸۷.

۳۲. همان، ۱۰۵۴؛ کحاله، ۵۰/۶، ۱۵۰.

۳۱. اوحدی بلیانی، ۲۷، ۶، ۱۰۰.

نامه‌های عبدالله بلیانی حسینی مشهور به شاه ملاً منجم شیرازی و اوحدالدین عبدالله حسینی مشهور به عبدالله اولیاء بلیانی، یاد کرده و آثاری نیز به آنان نسبت داده است<sup>۳۳</sup> که البته به نظر می‌رسد هر دوی آنان یک نفر باشد. بغدادی، کتابهای ریاض الطالبین، مفتاح‌الکسور، و جهان‌الزمل را از آن اوحدالدین عبدالله بلیانی دانسته<sup>۳۴</sup> که البته در اصل متعلق به عبدالله اولیاء بلیانی سابق‌الذکر است. علاوه بر آنان از شخص دیگری به نام غریبی کازرونی، عالم و شاعر، یاد کرده‌اند و گفته‌اند که از احفاد اوحدالدین بوده و ظاهراً در سدهٔ دهم و یازدهم هجری می‌زیسته است.<sup>۳۵</sup> همچنین از شخصی به نام محمد بن ابراهیم بن مسعود «منعم» اوحدی بلیانی یاد شده که کاتب دیوان حافظ و احتمالاً از نوادگان اوحدالدین بوده است.<sup>۳۶</sup>

### افکار اوحدالدین

اوحدالدین به «وحدت وجود» تمایل داشت. از سخنان اوست که، معرفتِ خداوند نیاز به فناء وجود و فناء فناء ندارد، اساساً اضافه معرفتِ خداوند و منوط دانستن آن به فناء وجود و فناء فناء را غلط محض و سهوی واضح شمرده و گفته است که معرفتِ خداوند نیازی به این مرحله از سلوک ندارد، «لأنّ الاشياء لا وجود لها و ما لا وجود له لا فناء له لأنّ الفناء بعد اثبات الوجود فهو شرک فاذا عرفت نفسک بلا وجود و لا فناء فقد عرفت الله و الا فلا و فی اضافة معرفة الله الی فناء الوجود و الی فناء فئاته اثبات الشرک» و نیز معتقد است که فناء بعد از اثبات وجود شرک است. او «انا الحق» حلاج و «سبحانی ما اعظم شأنی» بایزید بسطامی را جایز شمرده و گفته است: عارفِ واصل، صفات خود را از صفات خداوند و ذات خود را از ذات خداوند می‌داند، بدون تداخل در ذات و صفات خداوند.<sup>۳۷</sup> وی بر آن است که درویشی به نماز، روزه و احیای شب نیست و به گفتهٔ او، اینها همه اسباب بندگی است، و درویشی نرنجیدن است، اگر این حاصل کنی واصل گردی.<sup>۳۸</sup>

مهمترین اثر وی رسالهٔ عینیة الوجود است که موضوع آن وحدت وجود و معرفتِ خداوند است.<sup>۳۹</sup> این رساله را با عنوان الذائرة و الاحدية نیز خوانده‌اند.<sup>۴۰</sup> از این رساله چند نسخه موجود است:

۳۳. حاجی خلیفه، ۶۲۲/۱، ۹۳۶، ۱۷۷۰/۲، نفیسی، ۲۸۲-۲۸۲/۱، مشار، ۹۴۶-۹۴۶/۳، GAL, S, II/286.

۳۴. بغدادی، ۴۶۳/۱. ۳۵. انصاری کازرونی، ۲۲؛ نفیسی، ۷۱۰/۲.

۳۶. اشراق، ۲۰-۱۹. ۳۷. اوحدالدین بلیانی، گ ۱۵ به بعد؛ جامی، ۲۶۸-۲۶۷.

۳۸. جامی، ۲۶۷؛ محمود بن عثمان، فردوس‌المرشدیة، ۴۳۵. ۳۹. اوحدالدین بلیانی، گ ۱۵ به بعد.

۴۰. آقا بزرگ، ۳/۸؛ حاجی خلیفه، ۵۳۹/۱.

نسخه‌ای به شماره ۶۸۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی و نسخه‌ای به شماره (۳) ۲۲۷۱ در کتابخانه مرکزی<sup>۴۱</sup> و نیز این اثر همراه با کتاب التمهید فی شرح قواعد التوحید (یا تمهید القواعد) از صائِن الدّین علی ترکه و النصوص فی تحقیق طورالمخصوص، از صدرالدّین قونبوی، در تهران، به سال ۱۳۱۶ ق چاپ سنگی شده است. دیوان شعری نیز به او نسبت داده‌اند<sup>۴۲</sup> که اکنون اثری از آن در دست نیست و تنها اشعار پراکنده‌ای از او در تذکره‌ها موجود است. از جمله:

تا حق به دو چشم سر نینم مردم	از پای طلب می‌نشینم مردم
گویند خدا به چشم سر نتوان دید	آن ایشانند و من چنینم مردم <sup>۴۳</sup>
به کین ما کمر بندد کسی کز بخت برگردد	چو وقت مرگ مار آید به گرد رهگذر گردد
ما جمله خدای پاک پاکیم	نه ز آتش و باد و آب و خاکیم
از هستی و نیستی گذشته	عریان شده‌ایم و سینه چاکیم <sup>۴۴</sup>
اللّه الله، جز خدا موجود نیست	واقف این سر بجز معبود نیست
عاشق روی تو بسیارند لیک	کس چو عبدالله بن مسعود نیست
حقیقت جز خدا دیدن روا نیست	که بیشک هر چه بینی جز خدا نیست
نمی‌گویم که عالم او شده نه	که این نسبت به او کردن روا نیست
نه او عالم شد و نه عالم او شد	همه او را چنین دیدن روا نیست <sup>۴۵</sup>

## زین الدّین بلیانی

شیخ زین الدّین علی بن مسعود بلیانی (د ۶۹۳ یا ۶۹۴ ق)<sup>۴۶</sup> که در تحصیل علوم دینی ساعی بود، صاحب شیرازنامه او را از جمله افاضل ائمّه و از کبار مشایخ عصر خوانده، و گفته است: «کتاب مصابیح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السّعیّد مجدالدّین، رکن الاسلام اسماعیل بن نیکروز خوانده بود و نزد امام عالم مجدالدّین فرغانی و شمس الدّین ابوسعید محمود بن یعقوب علوم دینی را فراگرفت. وی

۴۱. آستان قدس، ۱۳۸/۴-۱۳۹؛ مرکزی، ۹۲۲/۹.  
 ۴۲. داراشکوه، سفینه، ۱۸۰؛ هو، سکنه، ۷۷؛ والّه داغستانی، گ ۲۰b؛ ایمان، ۳۱؛ هدایت، مجمع، ۸۶۶/۲؛ حسینی، ۱۴۳۸/۲، ۱۴۴۷.  
 ۴۳. والّه داغستانی، هماخا؛ ایمان، هماخا؛ هدایت، ریاض، ۱۶۱؛ فرصت الدوله، ۳۲۶؛ آدمیت، ۳۷۰/۱.  
 ۴۴. جامی، ۲۶۸؛ اوحدی بلیانی، ۱۰۱؛ داراشکوه، سفینه، ۱۸۱؛ هو، سکنه، ۷۷؛ والّه داغستانی، گ ۲۰b.  
 ۴۵. نک: زرکوب شیرازی، ۱۸۷؛ محمود بن عثمان، مفتاح الهدایة، گ ۱۶b.



در سال ۶۹۳ ق وفات یافت و در کازرون در خانقاه خلف نامدارش شیخ الاسلام امین‌الدین محمد بلیانی و در جوار قبۀ شیخ زاهد ابوبکر همدانی مدفون است.<sup>۴۷</sup> او دارای چهار پسر با نامهای امین‌الدین محمد، عبادالدین محمد، اصیل‌الدین محمد، خلیفه شیخ الاسلام امام‌الدین محمد بود.<sup>۴۸</sup>

### امین‌الدین بلیانی

شیخ امین‌الدین محمد بن علی بلیانی کازرونی (د ۱۱ ذی‌العقده ۷۴۵ ق / ۱۶ مارس ۱۳۴۵ م) عالم و عارف کازرونی معاصر با آل اینجو، و نامدارترین صوفی از خاندان بلیانی. او را «امین فارسی» نیز خوانده‌اند.<sup>۴۹</sup> از او با القاب و عناوین بسیاری یاد کرده‌اند، از جمله: «صاحب‌الکشف والاهام»، «ملک‌الطریقه»، «سندالمتجهدين»، «محمی مآثر سیدالمرسلین»، «شیخ شیوخ جهان»، «مقتدای اهل زمین و زمان»، «مخدوم حقیق»، «نادی‌السالکین»، «قدوة‌الموحدین»، «سلطان‌العارفین»، «زبدة اولیاء الله المتأهلین»، «وارث علوم الانبیاء المرسلین».<sup>۵۰</sup> چنانکه پیش از این گذشت، مهمترین و قدیمترین منبع در شرح احوال او، کتاب جواهرالامینیة، تألیف محمود بن عثمان، شاگرد و مرید او، بوده است. از این کتاب تنها خلاصه‌ای با عنوان مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العناية در دست است. علاوه بر آن احمد زرکوب شیرازی، مؤلف شیرازنامه، نیز کتابی در شرح احوال او نوشته بوده که اکنون اثری از آن در دست نیست. او در شیرازنامه در این باره چنین گفته است: «و این ضعیف به کرات و مرآت که به شرف صحبت مبارکش استسعاد نموده‌ام از کلمات و انفاس روح پرورش استفاده کرده‌ام، و به سبیل استطراف مسموعات و لطائف تفسیر و احادیث نبوی و آثار مشایخ و اشعار در کتابی جمع کرده‌ام و قدوة‌افعال و اقوال خود ساخته‌ام».<sup>۵۱</sup>

محمود بن عثمان که کتاب مفتاح‌الهدایة را در شرح احوال وی نوشته، در آغاز کتاب چنین آورده است: «الحمد لله الذی اختار شیخ‌الاسلام امین‌الملّة والحقّ والدّین محمد من بین الخلائق وجعله من احبّائه و اولیائه المقربین و خصّه ب مقامات ارباب الخلائق والدقائق والیقین و هدانا بارشاده و وقفنا بتربیته الی سبل النّجاة و طرق الفلاح و حبل المتین والصلوة والسلام الاتمان علی خاتم النبیین».<sup>۵۲</sup> به گفته خود مؤلف، این کتاب انتخابی است از کتاب جواهرالامینیة شیخ‌الاسلام قدس الله روحه از برای دوستان صادق و سالکان عاشق... نام این کتاب نهاده شد به خیرمفتاح‌الهدایت و

۴۷. زرکوب شیرازی، همانجا.

۴۸. محمود بن عثمان، همان‌گ، ۵۱.

۴۹. هدایت، مجمع‌النصحاء، ۶۷/۱.

۵۰. محمود بن عثمان، فردوس‌المرشدة، ۱۹۴، هو، مفتاح‌الهدایة، گ، ۲۵.

۵۱. زرکوب شیرازی، ۱۹۴.

۵۲. محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایة، گ، ۲۵.

مصباح‌العنايت».<sup>۵۳</sup> ابواب پانزده‌گانه این کتاب بدین قرار است: باب اول، در ذکر مولود شیخ‌الاسلام؛ باب دوم، در ذکر قرآن خواندن شیخ و تحصیل علم کردن؛ باب سوم، در ذکر ریاضات و مجاهدات شیخ‌الاسلام؛ باب چهارم، در سلسله و تلقین ذکر شیخ‌الاسلام تا حضرت رسول (ص)؛ باب پنجم، در ذکر شجره خرقه شیخ‌الاسلام تا حضرت رسول (ص)؛ باب ششم، تأئبان را و آداب شرائط آن؛ باب هفتم، در ذکر تربیت و نصیحتی که شیخ‌الاسلام قدس‌الله روحه اصحاب خلوات را فرمود؛ باب هشتم، در ذکر فضایل شیخ‌الاسلام؛ باب نهم، در ذکر واقعه‌ها که ائمه دین و متصوفه و صلحاء دیده‌اند؛ باب دهم، در ذکر فوائد و نصایح که شیخ‌الاسلام فرموده است؛ باب یازدهم، در سوالات و حکایتها و سوالات که بر زبان مبارک فرموده است؛ باب دوازدهم، در سوالات که شیخ‌الاسلام و... کرده‌اند و جوابهای آن که فرموده است؛ باب سیزدهم در ذکر تربیتی و اتحادی که شیخ‌الاسلام با روح مقدس شیخ مرشد قدس‌الله روحه بوده و عبارات و کارها که به اشارت شیخ در ذکر فضایل و کرامات بعد از وفات شیخ‌الاسلام و در ذکر اوراد و اذکار و دعوات که شیخ‌الاسلام قدس‌الله روحه همیشه در آن مداومت نموده و اصحاب را بران ترغیب فرموده.<sup>۵۴</sup>

پدر امین‌الدین، شیخ علی، با دختر زاهدی از کازرون، ملقب به مادر مؤمنان ازدواج کرد. تاریخ ولادت او دانسته نیست. فریتس مایر او را هنگام وفات هفتاد و هفت ساله دانسته است<sup>۵۵</sup> که با توجه به این گمان، می‌بایست در ۶۶۸ق ولادت یافته باشد. اما با توجه به حکایاتی که از او نقل کرده‌اند<sup>۵۶</sup>، به احتمال ولادت او باید قبل از این تاریخ، یعنی در حدود نیمه سده ۷ق باشد. درباره ولادت و حتی قبل و بعد از ولادت او حکایاتی مبنی بر خارق‌العاده بودن و علو مرتبت وی نقل کرده‌اند. از جمله محمود بن عثمان در مفتاح‌الهدایه گفته است: «شیخ عبدالله بلیانی قدس‌الله روحه، شیخ علی رحمه‌الله که برادر وی بود، بخواند و گفت: یا علی برو و هزار دینار شکرانه بیاور تا ترا بشارتی بزرگ بدهم. شیخ علی بیش از حد مرید و معتقد شیخ عبدالله برفت و هزار دینار حاصل کرد و به خدمت شیخ عبدالله آورد و بنهاد، شیخ عبدالله... گفت: بشارت باد ترا که هر کار که پدر ما خواهی امام‌الدین مسعود بلیانی رحمه‌الله در راه خدای کرد و هر حال که او بود و از آن ما و از آن تو همه به پسر تو شیخ امین‌الدین دادند و حق تعالی او را چنان مقامی بزرگ کرامت کند که بیشتر اهل فارس خاص و عام از جان و دل مرید، و معتقد و دوست‌دار وی باشند و متابعت وی کنند».<sup>۵۷</sup>

۵۳. مهاجبا.

۵۴. همان منبع، گ ۲۵-۴b.

۵۵. مایر، ۶.

۵۶. محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایه، گ ۴۷b-۴۸a.

۵۷. محمود بن عثمان، همان، گ ۴۲b.

امین‌الدین در خردسالی، در حدود هشت سالگی، قرآن را نزد شیخ نورالدین فراگرفت و در همان اوان، پدرش، او را نزد یکی از مریدانش به نام ابوسعید، که جوانی دائم‌الذکر بود، برد و به ذکر گفتن ترغیبش کرد. وی مقدمات علوم را نزد پدرش فراگرفت و سپس، جهت تکمیل تحصیلات خود، فقه را نزد فقیه عثمان کهنی و حدیث را نزد رشیدالدین احمد بخواند.<sup>۵۸</sup> ظاهراً مدتی نیز در شیراز به تحصیل پرداخت، چنانکه شاگردش شیخ عمر کافی نقل کرده، امین‌الدین در آن زمان دوازده ساله بوده است.<sup>۵۹</sup>

با دقت در سخنانی که از او نقل کرده‌اند: «برکت علم زمانی یافتم که چندین روز می‌شد که چیزی نخورده و روغن چراغ نداشتم»<sup>۶۰</sup> می‌توان احتمال داد که وی در طلب دانش به نقاط بسیاری سفر کرده و متحمل سختیها و مشکلات بسیاری شده بوده است. شیخ امین چهارده ساله بود که نزد عمویش اوحدالدین تلقین ذکر یافت و به سیر و سلوک عرفانی پرداخت. به نقل از خود او: «در سن چهارده سالگی بودم که سلطان العاشقین شیخ عبدالله بلیانی قدس الله در خانقاه قدیم بعدالعصر مرا پیش خود بنشانند و تلقین ذکر فرمود، سه بار و من سه بار باز گفتم، آن‌گاه شیخ دعا فرمود و گفت برو و بر سر روضه زاهد ابوبکر همدانی، برفتم و آنجا به ذکر مشغول شدم و هم آن ساعت مرا فتح این پدید شد و شیخ قدس الله روحه این کلمات بعد از پسین‌گاه فرمود که تلقین ذکر این کمینه خاکی می‌داد و سلسله تلقین ذکر که در حدیث صحیح آمده است، معنی آن به این عبارت است روایت کند: لا اله الا الله، لا اله الا الله، لا اله الا الله.»<sup>۶۱</sup>

ظاهراً امین‌الدین از بزرگان دیگری نیز بهره جسته بود، زیرا به گفته زرکوب شیرازی: «در طریق مسافرت حجاز، جمعی از اهل الله و ائمه را یافته و به اخلاق و آداب این طایفه تأسی فرموده».<sup>۶۲</sup> امین‌الدین پس از طی مراحل سلوک، از اوحدالدین خرقة خلافت دریافت و به ارشاد و دستگیری مریدان پرداخت. گفته‌اند که او در طی سلوک ریاضاتی متحمل گردید که هیچ‌کدام از متقدمان عرفاء تاب تحمل آنها را نداشتند. وی هرگز طعام خوش‌مزه نمی‌خورد و لباس فاخر نمی‌پوشید. از خوردن گوشت امتناع می‌کرد و حتی در پیری و کهولت نیز از غذاهایی که برای او می‌آوردند امساک می‌کرد، و گویند هفته‌ها می‌شد که آب نمی‌خورد و معتقد بود که مراد نفس را دادن آتش عشق را مرده می‌کند و لذت عشق و حضور را می‌برد.<sup>۶۳</sup>

۵۸. محمود بن عثمان، همان، گ ۷a-۶b؛ زرکوب شیرازی، ۱۸۷.

۵۹. محمود بن عثمان، همان، گ ۴۴a.

۶۰. همان منبع، گ ۸a-۷b.

۶۱. همان منبع، گ ۱۳a-۱۳b.

۶۲. زرکوب شیرازی، ۱۹۴.

۶۳. محمود بن عثمان، گ ۱۰b-۸b، ۱۰b-۸b، ۱۳a-۱۳b، ۱۴b، ۴۷b؛ زرکوب شیرازی، همانجا.

تقی‌الدین اوحدی بلیانی، در عرفات‌العاشقین درباره او چنین گفته است:

«سیدالاولیاء، سندالاذکیاء وارث سجادة یقین، مرشد صوامع الله، صاحب مراتب حقانی وجدانی، شیخ الشیوخ شیخ امین‌الدین بن علی بن ضیاء‌الدین مسعود بلیانی از عارفان بزم‌گاه وصال و باده‌نوشان نزهتگاه اتصال است. سرمست شراب وحدت و درگذشته از سراب کثرت بوده چون نام خود بتقداهلی امین دلتور بود معارف به خزانه دلش دفین آمده و در خدمت عم بزرگوار غوث زمان قطب دوران شیخ اوحدالدین عبدالله بن ضیاء‌الدین مسعود بلیانی چون کمال گوشه‌گیری و چله‌نشینی کرده‌اند، مرادات از شرف سهام ارادت او بهره‌مند گشته و کوی توحید و تمجید را از عرصه تجرید و تفرید به‌صولجان امید بیرون برده و عم بزرگوار که پیر و مرشد و مرئی او بوده بعد از رحلت، مسند ارشاد ولایت و خرقة و سجاده را با وجود فرزندان رشید سعید قابل کامل واصل متواصل به وی حواله فرموده و از میان همه فرزندان و مریبان خویش به موجب «أنا جعلناک خلیفة فی الارض» او را جانشین خود نموده صاحب دین و دنیا شده از اعیان زمان گردیده».<sup>۶۴</sup>

علاوه بر آن در توصیف او گفته‌اند: هیچ‌کس کهنه‌پوش تر از او نبود و خرقة‌اش مملو از وصله بود، در حالی که او فکر ساختن مکانهایی جهت راحتی مسلمانان را به‌سر داشت. هر روز بعد از نماز و صبحانه و ذکر، به کار مردم می‌پرداخت و بعد از آن باز به نماز مشغول می‌شد، و گفته‌اند به سبب همین طول نماز بود که در آخر عمر مبتلا به درد پا گردید.<sup>۶۵</sup>

در کتاب مفتاح‌الهدایة در طی سلوک وی چنین آمده است: «بدان رحمک الله که شیخ قدس الله روحه در سن چهارده سالگی بود که فتح این کار او را پدید شد چنانکه در تلقین ذکر از پیش یاد کرده شد و در بیست و چهار سالگی به درجه کمال رسیده بود و دعوت خلق به خدای می‌کرد و در سی سالگی فرزندان طریقت از وی برخوردار می‌یافتند و شیخ قدس‌الله روحه در سن سی و هفت سالگی بود که روزی در خانقاه قدیم تربیت و نصیحت جماعتی درویشان می‌کرد و می‌گفت شما میندازید که کارخانه مشایخ به تقلید و عادت و رسم نهاده‌اند و جماعتی که درین خانقاه می‌باشند از این معنی خبر ندارند و به عبادتی ظاهر قناعت کرده‌اند که نه چنین است که شما تصور کرده‌اید، بلکه در میان یاران ما جماعتی هستند که از این معنی باخبراند و از سر مشایخ برخوردار می‌یافتند و شیخ قدس‌الله روحه در سن چهل و دو سالگی بود که چهل درویش صاحب درد سالک صادق مجرد، به اتفاق در خانقاه علیا به خلوت نشسته بودند و شب و روز مردانه

در کار بودند». ۶۶

شیخ امین‌الدین در کازرون خانقاهی بنا نهاد و به تدریس و تعلیم مریدان پرداخت و علاوه بر هدایت خلق و دستگیری طالبان، برای رفاه حال مریدان و مردم آن دیار، بناها و عمارتهایی را به نام شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی بنا کرد. او به شیخ مرشد ارادت بسیار داشت و در این باره حکایات بسیاری نقل کرده‌اند که نشان‌دهنده میزان ارادت او به ابواسحاق کازرونی است. در فردوس‌المرشدیه، انوارالمرشدیه فی اسرارالضمدیه و نیز مفتاح‌الهدایه و مصباح‌العنایه، تقریباً روایاتی شبیه به هم آمده است. چنانکه به گفته محمود بن عثمان: «و بنده کمینه از مخدوم حقیق، مقتدا و پیشوا خود (امین بلیانی) ضاعف الله جلاله شفت که گفت، اگر شخصی فی‌المثل در چین باشد و او را مهمتی پیش آید و سر در آید و سر در زیر گلیمی فرو برده باشد و بی آنکه به زبان سؤال کند، در خاطر خود آن مهمت در حضرت شیخ مرشد عرضه دهد و طلب معاونت کند، شیخ قدس الله روحه‌العزیز از حال او واقف است و سؤال او می‌شنود و مهمت او می‌داند و معاونت او می‌کند و آنچه تا عمرهای دراز خواهد بود او می‌داند و می‌بیند». ۶۷ و نیز درباره توجّه شیخ ابواسحاق به امین‌الدین در عالم معنی گفته‌اند: «پدر خواجه امام‌الدین بلیانی که از فرزندان شیخ ابوعلی دقاق بود قدس الله ارواحهم به کازرون آمد و عالم و فاضل و کامل بود و وعظ می‌گفت و خلق را به خدای می‌خواند. شبی شیخ مرشد قدس الله روحه در واقعه دید و او را گفت: برخیز و از کازرون بیرون رو که هیچ‌کس رها نکرده‌ام که در آنجا دعوت خلق کند و ترا هم نگذارم، لیکن از فرزندان تو یکی پدید شود که او را بهره تمام از من باشد و او را رها کنم که در آنجا دعوت خلق کند و همه کارهای خود به وی تفویض کنم... و صدق فراست شیخ مرشد قدس الله روحه‌العزیز بعد از صد و اند سال بشارتی و اشارتی که فرموده بود ظاهر شد» ۶۸

از این عبارات آشکار می‌گردد که پدر و عمو و جد شیخ امین‌الدین، همگی در بلیان به تبلیغ و ارشاد اشتغال داشته‌اند و نخستین شخص از خاندان آنان که اجازت یافت در کازرون به ارشاد خلق بپردازد، شیخ امین‌الدین بوده است.

بناهای امین‌الدین در کازرون عبارتند از: «۱. سقایه مرشدی» یا «سقایه نو» که آن را در فاصله سالهای ۷۰۶-۷۰۹ ق در شرق مسجد جامع مرشدی ساخت؛ ۲. «مسجد جامع» تأسیس در ۷۲۲ ق؛ ۳. «دارالحدیث الشمسیه»، تأسیس در ۷۲۶ ق؛ سقایه دیگری به همان نام «سقایه مرشدی» در شمال

۶۷. هو، فردوس‌المرشدیه، ۱۹۴.

۶۶. محمود بن عثمان، همان، گ ۴۷۵-۴۸۸.

۶۸. همان منبع، ۴۴۵؛ هو، انوارالمرشدیه، ۷۱۵.

مسجد جامع، در ۷۲۸ ق؛ و نیز «دارالعابدین» را برای غریبان و مسافران در ۷۳۲ ق بنا نهاد.<sup>۶۹</sup> با توجه به تاریخ بناها در کازرون به احتمال، سال ترک بلیان و اقامت امین‌الدین در کازرون می‌بایست در حدود اوایل سده هشتم هـ ق - یعنی چند سال بعد از وفات استادش اوحدالدین بلیانی - بوده باشد، و همان سالها بود که او بر مسند ارشاد تکیه زد و مریدان بسیاری تربیت کرد که برخی از آنان در شمار عالمان و عارفان بزرگ زمان خود بودند. از مهمترین و برجسته‌ترین شاگردانش می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. محمود بن عثمان، صاحب کتاب مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العناية و کتاب فردوس‌المرشدة فی اسرار الصمدیة؛ به گفته خودش در چهل سالگی شیخ یعنی در اواخر سده هفتم ق به دیدار او نائل آمد و با راهنمایی و هدایت او به راه نجات و رستگاری دست یافت.<sup>۷۰</sup>
۲. احمد زرکوب شیرازی مؤلف شیرازنامه که در ۷۰۷ هـ ق در کازرون از شیخ تلقین ذکر یافت.<sup>۷۱</sup>
۳. سعیدالدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود بلیانی (د ۷۵۸ ق)؛ فقیه، محدث و عارف که به گفته جنید شیرازی، او نزد پسر عموی پدرش، امین‌الدین تلمذ کرد.<sup>۷۲</sup> شرح احوال و آثار او بعد از این خواهد آمد.

البته شاگردان دیگری نیز داشته است. چنانکه به گفته زرکوب شیرازی: «طبقات ارباب طلبات و طوایف سلاک و اهل جذبات را در این عصر ملاذ و ملجأ به غیر آن جناب نمی‌دانستند، و به حسن ارشاد و کمال ارقاء او و جهانیان مزید استظهار و اعتضادی تمام داشتند. مقامات متقدمان در طی لسان انداخته، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات زبده اقران آمده، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع و رخاست طبع انگشت نمای جهان بوده، و هم آوازه کمالیت ذات وصیت حسن ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته، درویشان و اصحاب و مریدان او تا به حدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریابار تا به سقسین و بلغار بر حرمت (وجود) مبارک او جمله معزز و مکرم‌اند، و هر یک پیشوا و مقتدای جهان گردیده‌اند».<sup>۷۳</sup> از دیگر مریدان او می‌توان شیخ شمس‌الدین محمد صادق و سید نصره‌الدین علی بن جعفر حسنی را نام برد.<sup>۷۴</sup>

۷۰. همان، گ ۲ا، ۴۸ب.

۶۹. محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایة، ۱۴۰a، ۱۴۰b، ۱۴۷a، ۱۴۸a.

۷۱. زرکوب شیرازی، ۱۹۴-۱۹۵.

۷۲. جنید شیرازی، ۶۱-۶۲؛ ابن حجر عسقلانی، ۷/۶؛ نیز نک: مایر، ۷. که به اشتباه سعیدالدین را عموی شیخ امین‌الدین دانسته است.

۷۳. عیسی بن جنید شیرازی، ۱۵۱، ۱۹۱-۱۹۲.

۷۴. زرکوب شیرازی، ۱۹۴.

در مقام و منزلت شیخ امین‌الدین همین بس که بسیاری از بزرگان عرفان و ادب فارسی او را مورد ستایش و تمجید قرار داده و از او به بزرگی یاد کرده‌اند، که از آن جمله‌اند بزرگان زیر:

خواجوی کرمانی، کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی مرشدی (متولد ۶۸۹ق - متوفی در حدود ۷۵۳ق)، او از معاصران امین‌الدین و خود در شمار عرفاء و شعراء بزرگ عصر بوده است. از آنجا که او در یک ترجیع‌بند ستایشی - خود را مرید «قدوة الاقطاب» «مرشدالدین» شیخ ابواسحاق کازرونی معروف به «شیخ مرشد» خوانده<sup>۷۵</sup> به «مرشدی» انتساب و اشتهار یافت.

خواجو در دیوان خود و نیز در مثنوی گل و نوروز، امین‌الدین را بسیار ستوده است.

در مثنوی گل و نوروز، مثنوی با عنوان: «خطاب با باد بهار و ارسال عبودیت به حضرت ولایت پناه شیخ الاسلام اعظم قطب الاولیاء سراج الاصفیاء امین‌الملته والذین الکازرونی رحمة الله علیه»:

الا ای باد گلبوی بهاران	ز سنبل کله‌بند گل‌عداران
عنان دل کجا برتابم از تو	که بوی پیر خود می‌یابم از تو
امین ملة والدین شیخ اعظم	مه برج حقیقت کھف عالم
معین الحق سرالله فی الارض	که تعظیمش بود بر اهل دین فرض
مقیم راه رو، قطب یگانه	چراغ شش رواق هفت خانه
امام‌الواصلین سرخیل اوتاد	وجودش زبده قانون و ایجاد
محیط نقطه افضال و تفضیل	مدار مرکز ارشاد و تکمیل
مگس ران وثاق او سروشان	غبارافشان دلکش سبزپوشان
قمر قرصی سپید است از سماطش	فلک یک کاسه سبز از رباطش
اوان یک قطره آب از مشرب او	خرد یک طفل خرد از مکتب او
سبقهای الهی باز رانده	ورقهای ریاضی باز خوانده
کشیده خامه در نقش طبیعی	زده خط در مقامات بدیعی
الا ای پیک رنجوران مهجور	که چون موسی نهدت طایر طور
تویی آرام‌بخش جان مشتاق	قدومت راستی نوروز عشاق
گرت بر کازرون افند گذاری	بکن بهر من دلخسته کاری
علم زان حضرت علیا برافراز	در آن بستان خضرا آشیان ساز
بین در ملک وحدت تاجداری	به میدان حقیقت شهبواری
ز برج «بوعلی دقاق» ماهی	در اقلیم «ابواسحاق» شاهی

در خلوت سرا بر خلق بسته  
 زبان او زبان بی‌زبانی  
 غباری در رُبای از خاک راهش  
 جهان را جمله در پای تو بازم  
 که روی از چشمه حیوان بتابی  
 که غسل آری به آب زندگانی  
 یرافشان آستین بر ما سوی الله  
 دم عیسی بر این خسته روان دم  
 وز آب دیده‌ام بفشان گلایی  
 بگو با بلبل آوایان آن باغ  
 بود نالان و بر دل کوه نالان  
 به بوم عشق شو تا باز گردی  
 فشانده دست بر بالا و بستی  
 دلی چون بحر دربر کرده در جوش  
 در آن پرگار همچون نقطه بر کار  
 مستی او و هر دو عالم اسمست  
 که یک موی از سر مقراض او یافت  
 که او را هم کلاهی هست از این بود  
 بگیرم از سبیدی تا سیاهی  
 سپهر نیلگون را خرقه سازم  
 که خود را خاک آن درگاه دیدم  
 برین صورت در معنی گشادم  
 سرم گردی ز خاک راه او باد<sup>۷۶</sup>

چو گنجی رفته در کنجی نشسته  
 مکان او مکان بی‌مکانی  
 برآور سر ز طرف خاتقاهش  
 که آن را توتیای دیده سازم  
 ولی این شربت آن ساعت بیابی  
 گهی راه مقام خضر دانی  
 ورت بر آستان او بود راه  
 به یاد آر از من خاکی در آن دم  
 ز سوز سینه‌ام بنمای تابی  
 چو کردی آشیان بر طرف آن راغ  
 که خواجو تاکی ای صاحب کمالان  
 وگر با مرغ هم‌پرواز گردی  
 جهانی بین جهان از ملک هستی  
 گروهی سر به سر گویای خاموش  
 همه با قطب چون سیاره در کار  
 زهی گنجش که نه چرخش طلسمست  
 کسی چون شمع روی از مهر برتافت  
 دلم از چرخ سرکش دست از این بود  
 گرم بر فقر بخشد پادشاهی  
 وگر با خرقه او عشق بازم  
 من آن دم سر به گردون برکشیدم  
 چو رخ بر آستان او نهادم  
 روانم شمع خلوتگاه او باد

و نیز در قصیده‌ای با عنوان: «فی مدح شیخ الاعظم سر الله فی الارضین امین الحق والذین الکازرونی»  
 به‌وصف او پرداخته است:

لوح هستی خالی از نقش هیولی یافتم  
 نزل ماوحی در ایوان فاوحی یافتم  
 بر امید آن که یابم مقصدی، تا یافتم

دوش جان را محرم اسرار اسری یافتم  
 چون به‌خرگاه چنینم برگ دعوت ساختند  
 سالها در نجد وجد از بیخودی کردم سلوک



شمع جمع روشنان چرخ اعلی یافتم  
 پایداهش برتر ز هفتم طاق خضرا یافتم  
 چون مگس در سایه شهپر عتقا یافتم  
 و آنچه می‌جستم ز خاک کوی او وا یافتم  
 شعله‌افروز قنادیل زوایا یافتم  
 از کدورات جهان، خاطر مجلی یافتم  
 قدسیان را جای در اقصای اقصی یافتم  
 آسمان را لرزه از هیبت بر اعضا یافتم  
 سبزپوشان فلک را در تماشا یافتم  
 در دبیرستان تجریدش مجزا یافتم  
 با خواقین سپهری در محاکا یافتم  
 هر گهر کان بر کمر شمشیر جوزا یافتم  
 فوق این مقصوره مرفوع علیا یافتم  
 زانک در انقاس او اعجاز عیسی یافتم  
 شاهبازان خرد را این تقاضا یافتم  
 منزل شوریدگان بی‌سروبا یافتم  
 از سر زلف سمن‌فرسای حورا یافتم  
 من در او خاصیت کحل مسیحا یافتم  
 زانک دانش را ز هر عیبی معزا یافتم  
 دامن کهسار ز آب دیده دریا یافتم  
 کز جهان روشندان را این تمنی یافتم<sup>۷۷</sup>

بیر خود را چون از این ظلمت سرا کردم عبور  
 حجة الاسلام امین الحق والدین کز جلال  
 نسر طایر را به زیر بال باز همتش  
 از تحیر گم شدم در عرصه صحرای شوق  
 شب‌نشینان سحرخیز فلک را رای او  
 با وجود صیقل ارشاد او اوتاد را  
 آن زمان کو خیمه زد بر طرف شادروان قرب  
 حلقه زنجیر ذکرش چون به جنبش در فتاد  
 گاه نوشانوش میخواران جام معنویش  
 هفت جلد لاجوردی را که چرخش می‌نهند  
 هر نفس خاشاک روبان درش را از علو  
 چون بدیدم تیر چرخ از نوک کلکش برده بود  
 آستان خاتقاهش را ز فرط ارتفاع  
 گر من دل مرده گشتم زنده دل زو دور نیست  
 آشیان در بوم عشقش کن که پیش از رمز کن  
 وادی شوقش که آنجا جای جانبازان بود  
 لیکن از روی شرف جاروب جلوتگاه او  
 هر غباری کز فضای کوی تکمیلش بخاست  
 گر نهادم گردن تسلیم پیشش عیب نیست  
 چون سفر کردم از آن وادی که او را منزلت  
 جان خواجه باد قندیل عبادتگاه او

این ارادت و اخلاص خواجه به امین‌الدین سبب شده است که برخی او را از جمله شاگردان او  
 پندارند.<sup>۷۸</sup> حال آنکه هیچ سند قطعی در این مورد وجود ندارد، و ظاهراً بیشتر ارادتی دوردور با  
 وی داشته است. حافظ شیرازی شاعر و عارف نامدار سده هشتم نیز از جمله ارادتمندان او بوده است.  
 حافظ در ضمن غزلی او را «بقیة ابدال» خوانده که به بین همت او کارهای بسته گشاده می‌شود، و او را  
 از جمله پنج نفری دانسته که در عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق از آل اینجو به برکت آنان ملک  
 فارس آباد بوده است.

۷۸. سهیلی خوانساری، ۲، ۴: ۱۲۸، ۱۲۸.

۷۷. خواجهی کرمانی، دیوان، ۷۳-۷۶.

به پنج شخص عجب مُلک فارس بود آباد	به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق
که جان خویش پیرورد و دادِ عیش بداد	نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد	دگر مرتبی اسلام شیخ مجدالدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد <sup>۷۹</sup>	دگر بقیّه ابدال شیخ امین الدین

از دیگر بزرگانی که محضر امین الدین را در شیراز دریافته‌اند بابارکن الدین شیرازی بوده که از او به بزرگی یاد کرده و او را «شیخ المشایخ» خوانده است.<sup>۸۰</sup>

محمود بن عثمان، در مفتاح الهدایه، جلال الدین مسعود شاه اینجو را از مریدان او شمرده است.<sup>۸۱</sup> هنگامی که محمود شاه اینجو در سال ۷۳۶ هـ ق کشته شد، شیخ بلیانی، تسلیت نامه‌ای همراه با ذکر منزلت امیر شرف الدین محمود توسط امیر صفی الدین عبدالمؤمن به شیراز فرستاد. گفته‌اند که آن نامه از طریق محمد یوسف به امیر جلال الدین مسعود شاه رسید و هنگامی که وی نامه را دریافت، آن چنان بگریست که حاضران همه تعجب کردند.

محمود بن عثمان گفته است که در آن نامه به امیر جلال الدین نوشته بوده که تو را وداع می‌گویم و سپس شیخ سه روز بعد از آن شهید شد<sup>۸۲</sup>. که البته با توجه به تاریخ وفات شیخ درست نمی‌نماید. مسعود شاه نیز مکتوبی در جواب نامه شیخ فرستاد. از متن این نامه که به خط جلال الدین فریدون عکاشه خطاب به شیخ امین الدین کازرونی نوشته شده دو نسخه موجود است، نسخه‌ای نزد آقای حاج سید نصرالله تقوی و نسخه‌ای در مجموعه‌ای به شماره ۲۴۱ در کتابخانه مجلس شورا که در ۷۸۶ هـ ق کتابت شده است. دکتر غنی، پس از مقابله این دو نسخه، آن را ضمیمه تاریخ عصر حافظ آورده است: «این مکتوب در جواب تعزیه نامه شیخ الاسلام مرحوم امین‌الملّه والدین علیه‌المغفرة در عزاء امیر محمود شاه علیه‌الرحمة نوشته بود»: «به شیخ امین الدین کازرونی نبشته است (یعنی جلال الدین فریدون عکاشه) از زبان مسعود شاه (برادر ابواسحاق اینجو): اقی‌القی کتاب کریم توفیق سعادت دو جهانی و منشور حیوة جاودانی که از بارگاه صدر کشور کرامت و ولایت و جناب مقتدای امت روایت و درایت و سده پیشوای سالکان راه هدایت مخدوم حقیقی سلطان مشایخ الاسلام المؤید به تأیید ملک‌العلام هادی‌الخلق بالحق الی دارالسلام ینبوغ الطفا قدوة زوارالمروة والصفّا متبوع الاصفیاء محیی مآثرالاولیاء الاولین معلی معالم ولایة‌الآخرین برهان‌العرفاء الواصلین امین‌الملّة والدین مبین

۷۹. حافظ، دیوان، ۱۰۶۵. ۸۰. بابارکن الدین، ۲۲۲-۲۲۳. ۸۱. محمود بن عثمان، مفتاح‌الهدایه، گ. ۵۸۸-۵۸۹.

۸۲. محمود بن عثمان، همان منبع، گ. ۶۹۵-۷۰، نیز نک، غنی، ۱۰-۱۱.

کلمة الحق المبين افاض الله علينا بركات ايامه و میامن شهوره و اعوامه صادر شده بود رسانیدند به سان مصحف مجید بر فرق تبجیل و تعظیم گرفته الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب بر زبان راند و چون ادراک عقل درآک از غوامض اسرار و دقائق مواعظ و حکم که در تضاعیف آن مندرج بود قاصر آمد مقداری که مقدور طاقت بشری باشد از ظاهر آن مفهوم گشت و در باطن سرایت کرد. سخن کز جان برون آید / نشیند لاجرم در دل. از این سرایت سر آیت «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوالالباب»<sup>۸۳</sup> به صمیم جان رسید تنبیهات و اشارات که از آن صدر صفه مقامات العارفين وارد گشته بود نصب العین خاطر و خیال و دستور اقوال و افعال خواهد بود و من الله احسن التوفیق. تلویحاتی که در باب واقعه‌هایی که مخدوم بنده ملک اسلام سعید شهید انارالله برهانه و اعلی درجته فی العلیین بر زبان قلم و وحی نگار سحرگذار رفته بود بنده مصاب محزون از اندرون خسته و دل شکسته در آن صورت چه بگوید و از آن معنی چه نویسد.

آنچه از من گشت گم گر از سلیمان گم شدی بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی

اخوت دینی و عهود مودت یقینی که انارالله برهانه با آن جناب مقدس مؤکد بوده هر آینه مقتضی امثال این معانی باشد بنده راهمگی اعتضاد و استظهار دینی و دنیا بدان وجود مبارک است اگر مخدوم دنیوی به عالم بقا رحلت کرد مخدوم اخروی در سرای فنا بقا باد و اگر پدر صوری به جوار رحمت پیوست پدر معنوی در کنف حیاطت ربانی بماناد، چه بحمدالله آن ذات قدسی صفات ذخراسلاف اولیاء و فخر اخلاف اصفیاست، سلام الله علی جنابه الاوفی و محله الاعلی مأمول که در اعتقاد صلوات و اثنای خلوات و مظان اجابت دعوات که دعاهاى آن یگانه بلاریب و لارجماً بالغیب حلیف اجابت است. تو مستجاب دعائی و هر که برده تست به اعتقاد شناسم که مستجاب دعاست. به همت سعادت بخش مدد فرمایند و این کمینه بنده معتقد را در زوایای ضمیر انوار، که مخزن اسرار الهی و مهبط انوار نامتناهی است، جای دهند، کاندیشه تو تمام باشد ما را جناب رفیع مورد مواد مواهب قدس و مصدر صنوف کبالات انس باد، بحمد و آله الطیبین الطاهرین و اصحابه ...»<sup>۸۴</sup>

امین احمد رازی، با استناد به غزل حافظ، بلیانی را شیخ الاسلام فارس در زمان حکومت ابواسحاق اینجو دانسته است<sup>۸۵</sup> که البته هیچ کدام از منابع به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند. سرانجام امین الدین در ۱۱ ذی القعدة ۷۴۵ ق در کازرون درگذشت و در خاتقاه خود واقع در کوهستان شمالی

کازرون به خاک سپرده شد.<sup>۸۶</sup> زلزله‌ای که در ۱۲۳۹ هـ ق در کازرون رخ داد، عمارتهای بسیاری را خراب کرد، که از جمله مقبره شیخ بود.<sup>۸۷</sup>

در منابعی که به شرح احوال شیخ پرداخته‌اند، ذکری از همسر و نیز فرزندان او به میان نیامده است. اما در کتاب مفتاح الهدایه، از شخصی به نام محب الدین با لقب «شیخ زاده» یاد شده<sup>۸۸</sup> و نیز در جایی دیگر آمده است: شیخ امین الدین، «امام الدین محمد» را جانشین خود کرد.<sup>۸۹</sup> اما این که افراد نامبرده از فرزندان او بوده‌اند دانسته نیست. احتمالاً امام الدین محمد برادر او بوده است.<sup>۹۰</sup> تنها در وقف‌نامه‌هایی که ترتیب داده از شخصی به نام «محب الدین محمد» به عنوان فرزند او یاد شده است.<sup>۹۱</sup> علاوه بر آن در مقدمه بדיة الذاکرین او خود از شخصی به نام درویش عطاء الله به عنوان فرزند خود یاد کرده است: «و این زمان چون فرزند محترم درویش عطاء الله، اعطاء الله تعالی خیر ما تعطی و خیر ما تستل و خیر ما ببیدی، به تأیید ربانی توفیق یافت و موافقت و متابعت آباء و اجداد کرام رضی الله عنهم می‌نماید در مداومت به ذکر لاله الاله نموده‌اند...».<sup>۹۲</sup> لذا احتمالاً این درویش عطاء الله از فرزندان او بوده است.

### آراء، افکار و تعالیم امین الدین

او اساسی‌ترین رکن را در طریقت به ویژه در خلوت، ذکر لاله الاله دانسته و گفته است: «از نعمتهایی که خداوند به بنده عطا کرده هیچ‌کدام ماورای آن نیست که زبان او به یاد خود گویا کرده است».<sup>۹۳</sup>

امین الدین برای سالکان و مشتاقانی که به این طریقت تشرف حاصل می‌کردند برنامه‌ها و قواعد خاصی داشت. از جمله در تلقین ذکر شرایط و ویژه‌ای قائل بود، چنانکه گفته‌اند روزی از خوارزم شخصی نزد او آمد و در خانقاه او ماند، هنگام رفتن از او درخواست تلقین کرد، شیخ به او گفت: هنوز آماده نیست.<sup>۹۴</sup> او معتقد بود، «که در طریقت مشایخ و اولیاء درآمدن کاری کوچک نیست و آداب و

۸۶. محمود بن عثمان، مفتاح الهدایه، ۱۵۵a، ۱۶۰a؛ زرکوب شیرازی، ۱۹۵؛ فصیح خوانی، ۶۹/۳؛ نیز قس: هدایت، مجمع الفصحاء، ۱/۱۴۴.

۸۷. شیروانی، ۴۵۷. ۸۸. محمود بن عثمان، همان، گ، ۱۵۴a.

۸۹. همان منبع، گ، ۱۵۳a-۱۵۴b. ۹۰. نک: ص ۴۱ همین مقاله. ۹۱. نک: شیخ الحکائی، ۶۸.

۹۲. امین الدین بلیانی، گ، ۱a. ۹۳. هو، گ، ۱a به بعد؛ محمود بن عثمان، مفتاح الهدایه، ۱۱۸b-۱۲۲a.

۹۴. محمود بن عثمان، همان منبع، ۱۵b-۱۵a.

ارکان و شرایط این راه بسیار است و به زبان توبه کردن و موی برگرفتن و جامه درویشان پوشیدن این کار مهیائی می‌شود، بلکه موافقت و متابعت انسان به کار می‌آید به ترک خورد و خواب کردن و برهنگی اختیار کردن و از جمله اشتغال دور بودن و از خلق اعراض کردن و نفس خود را خوار و حقیر داشتن و جمله بندگان خدای از خود بهتر دانستن و از همه کس فرو بودن و بار جمله خلق کشیدن و با ایشان خوش خوی و بی‌طمع بودن و درین جمله ثبات و قرار و استقامت نمودن، آن‌گاه موی که مثال موی برگرفتن و جامه درویشان پوشیدن و ... پس اگر رغبت نماید، استاد طلب دارد و محکوم استاد شود. اول عمل استاد آن است که رنگی بیندازد و طرحی بیفکند و گوید از بی این طرح باید رفت تا زمین محکم به دست افتد؛ چون زمین اصلی حاصل شد، آن‌گاه از بی کار باشد و آلت‌ها آن چنانک استاد التماس فرماید حاصل کند و ثبات و قرار و استقامت در آن می‌نماید. پس از آن از آداب موی برگرفتن سخن به میان آورده است. بعد از موی برگرفتن خرقه کهنه درویشان در او می‌پوشانند.<sup>۹۵</sup> از سخنان اوست که: «درویش باید که یک دم فارغ و بی‌کار ننشیند و پیوسته مشغول بود». <sup>۹۶</sup> با توجه به شرایط چله‌نشینی و خلوت‌نشینی که بیان کرده، بیشتر به ریاضات شاقّ مریدان تأکید داشته و گفته است «شب همه شب چنان دانند که سماع است و به پای بایستند و موافقت پیشوایان و مقتدایان دین که بیست سال و سی سال و چهل سال شهای دراز به قیام و سجود گذرانیده‌اند و نماز صبح به وضوء نماز خفتن گذارده‌اند، بکنند».<sup>۹۷</sup>

امین‌الدین درباره سماع صوفیه نظر مثبتی نداشته است ولیکن می‌گوید در هنگام خدمت به درویشان گاهگاهی سماع کردن اشکال ندارد و در سماع جماعتی که صادقانه به درویشان خدمت کرده‌اند ایرادی نیست. حال آنکه «در آن زمان که در خلوت باشند خود در عین ترویج و روح و راحت‌اند چه محتاج سماع است و در هیچ باب روایت نکرده‌اند از مشایخ و ائمه دین که خلوتیان را اجازت باشد که از خلوت بیرون آیند و سماع کنند و باز به خلوت روند».<sup>۹۸</sup>

درباره شرایط خلوت به مریدان خود چنین توصیه می‌کرد که: «در آن زمان که مدت نشستن در خلوت است قطعاً در میان سماع و جمعی که در سماع باشند نیابند که سماع خلوتیان دیگر است. ایشان را در زمان خلوات سماعهاست که هیچ کس را بدان اطلاع نیست، می‌بایست که دائماً ملازم آن سماع باشند و در هیچ سماع دیگر نیابند تا در گوش و دل و جان ایشان آن شنوایی که مطلوب سالکان راه

۹۶. همان، منبع، گ ۲۸ا.

۹۸. همان، منبع، گ ۳۸ا.

۹۵. محمود بن عثمان، همان، گ ۲۰ا-۲۸ا.

۹۷. همان منبع، گ ۳۰ب.

تحقیق است تمام حاصل آید. در هنگام خلوات نباید حرفی و صحبتی کنند، از ارکان بزرگ خلوت یکی مداومت نمودن است به ذکر لاله‌الاله‌الله از روی حضور، و ذاکر باید که ترک دنیا گوید.»<sup>۹۹</sup> از دیگر مواردی که مریدان را از آن نهی می‌کرد، مورد شطح و طامات بود: «زینهار و صد زینهار تا هیچ‌کدام از یاران ما یک کلمه از طامات و شطحیات بر زبان نیاورند و اگر کسی از این معنی کلمه‌ای در میان آورد غرامتی از وی بستانند تا نادانی نکنند.»<sup>۱۰۰</sup>

در ردّ سخنان برخی متصوّفه جاهل می‌گفت: «چنان که بعضی متصوّفه جاهل می‌گویند که زاهدان دیگراند و صوفیان دیگراند، نمی‌باید گفت که در این زمان که ما هستیم نه زاهدیم و نه صوفییم و نه عارفیم و ای کاش که توفیق [حاصل] گردد و بوی مسلمانی به مشام جان ما رسد...»<sup>۱۰۱</sup>

امین‌الدین، معرفت حق را بالاتر از قرب به حق دانسته و از سخنان اوست که: «بسیار قربت باشد که معرفت در آن نبود اما معرفت در عین قربت است.»<sup>۱۰۲</sup>

## آثار

مهمترین اثر - و شاید تنها تألیف - او کتاب بدایة‌الذاکرین است. این اثر، رساله کوچکی است در فضیلت ذکر لاله‌الاله‌الله. او در این رساله سعی در اثبات افضل بودن ذکر لاله‌الاله‌الله بر سایر اذکار دارد. ابتدا پس از حمد و نعمت رسول اکرم (ص)، ذکر لاله‌الاله‌الله را فاضل‌ترین نعمتی دانسته که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند. سپس در سبب تألیف این رساله اظهار داشته است که: «این زمان چون فرزند درویش عطاء‌الله، اعطاء‌الله تعالی خیر مانتعطی و خیر مانتستل و خیر مایجنی و خیر ماییدی، به تأیید ربّانی توفیق یافت و موافقت و متابعت آباء و اجداد کرام رضی‌الله عنهم می‌نماید در مداومت به ذکر لاله‌الاله‌الله نموده‌اند، این معنی سعادت تمام است. الشعر:

نعم الاله علی‌العباد کثیرة  
واجلّهنّ نجابة الأولاد

هر آینه چون این توفیق از خزاین فضل ربّ‌العالمین موهبت افتاد، ثواب نموده که در این باب دو حرفی از بهر وی نوشته شود تا شمه‌ای از ابتداء ذکر لاله‌الاله‌الله گفتن معلوم کند... و نام این کتاب بدایة‌الذاکرین نهاده شد بالخیر وباللّه نستعین ومنه التوفیق.»<sup>۱۰۳</sup>

۱۰۰. همان منبع، گ ۳۹ا.

۹۹. محمود بن عثمان، همان منبع، گ ۳۸ا-۳۹ا.

۱۰۱. امین‌الدین بلیانی، گ ۱ا.

۱۰۲. همان منبع، گ ۱۳۲ا-۱۳۲ب.

۱۰۱. همان منبع، گ ۳۹ب.

امین‌الدین این رساله را با آیات قرآن و احادیث نبی اکرم (ص) مزین و مستدل ساخته است. او پس از مقدمه از مباحث زیر بحث کرده است: ۱. فضیلت ذکر لا اله الا الله که با دلایل قرآنی و روایی آن را برترین اذکار شمرده است. ۲. ۱۰۴. زمان ذکر گفتن. ۳. ۱۰۵. فضیلت به جماعت ذکر گفتن. ۱۰۶. ۴. صحیح ادا کردن ذکر. ۵. ۱۰۷. آهسته و شمرده ذکر گفتن. ۶. ۱۰۸. در فضیلت ذکر خفی. ۷. ۱۰۹. سماع در حین ذکر. ۸. ۱۱۰. در ذم کسایی که ذکر لا اله الا الله را فقط به زبان می‌گویند. ۹. ۱۱۱. در وصف ذاکر حقیقی. ۱۱۲. در آخر در حسن ختام اثر خود، آن را با حدیثی از پیامبر اکرم (ص) زینت داده و به توضیح و تبیین آن پرداخته است. ۱۱۳. از این اثر چندین نسخه موجود است. نسخه‌ای به شماره (۱۱) ۶۶ نجم در مجموعه‌ای در کتابخانه مجلس؛ نسخه‌ای دیگر در کتابخانه مرحوم دکتر اسدالله خاوری در شیراز<sup>۱۱۴</sup>؛ و نسخه‌ای نیز در مجموعه شماره ۴۱۹ کتابهای اهدایی سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی.<sup>۱۱۵</sup> قدیمترین نسخه مربوط به کتابخانه شخصی آقای سید مهدی لاجوردی قمی در قم است که در تاریخ ۲۲ محرم ۷۷۰ ق به دست علی بن عبدالرحمن بن کامل بن محمد نیریزی (اشتها تبریزی) کتابت شده است. مؤلف این رساله را تشخیص نداده‌اند و روی برگ آغاز این رساله بر خطی متأخرتر نوشته شده است: «رساله شیخ قشیری در ذکر جلی و خفی آن که ذکر آن است که به زبان نیاید».<sup>۱۱۶</sup> که این انتساب اشتباه است.

## دیوان شعر امین‌الدین

از این اثر نسخه منحصر به فردی در حاشیه نسخه خطی کلیات سعدی در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۳۸۲ موجود است، شامل قصاید عرفانی، از جمله قصیده‌ای درباره فضیلت ذکر لا اله الا الله و نیز در بردارنده مثنویها، غزلیات، که در آنها شاعر «امین بلیانی» تخلص کرده است. آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، این دیوان را دیده و مجموع ابیات آن را در حدود ۳۰۰۰ بیت تخمین زده است که در بردارنده قصاید عربی و فارسی و غزلهای فارسی و عربی و ملامعات و ترجیعات و تربیعات و مثنویات و رباعیات است. وی گفته است از این اشعار، قصاید فارسی آن متوسط و گاه

۱۰۶ گ. ۳ب-۴ا	۱۰۵ گ. ۳ا-۳ب	۱۰۴ گ. ۱ا-۱ب
۱۰۹ گ. ۷ا-۷ب	۱۰۸ گ. ۶ا-۶ب	۱۰۷ گ. ۵ا-۵ب
۱۱۲ گ. ۱۲ا-۱۴ا	۱۱۱ گ. ۱۱ب	۱۱۰ گ. ۹ا-۱۱ب
۱۱۴. دانش پژوه، ۲۶۸/۵، مزوی، (۱۱۲)/۱۰۶۲.	۱۱۶. مدرسی طباطبائی، ۱۱۳-۱۱۴.	۱۱۳ گ. ۱۴ب-۱۵ا
		۱۱۵. آدمیت، ۳۲۷/۱.

نازل است و شاید به همین سبب باشد که شهرت و رواجی نیافته است. موضوع آنها زهد و توحید و ذکر حقایق عرفانی است، لیکن نه بدان مرتبه از علو که در آثار استادان این رشته می‌بینیم. اما غزل‌های امین غالباً مطبوع و روان و دارای افکار بلند و رموز و اشارات دلپذیر عرفانی و معانی دل‌انگیز و در همه حال شور و حالی از آنها مشهود است<sup>۱۱۷</sup> وی برخی از اشعار او را نقل کرده است:

سیمرغ عشق در دو جهان آشیان ندید  
در هیچ گوشه‌ای اثر کاروان ندید  
یک دانه طعمه در همه آفاق و آن ندید  
جان داده‌اند و کس اثری ز آن عیان ندید  
صد قرن گشت گرد خود و زو نشان ندید  
دلها کباب گشت و یکی کام جان ندید  
بیچاره دل عجب‌تر ازین داستان ندید  
عمری به سر دوید و کنار و کران ندید  
جانم ز تیغ عشق خلاص و امان ندید  
کز غایت ظهور کس آن را نمان ندید  
سوزن شکست و پا و سر ریسمان ندید  
جز جور بی‌کرانه دور زمان ندید

و آن لعبت جان‌بخش قباپوش کجا شد  
آن ماه‌وش سیم‌بناگوش کجا شد  
و آن نرگس خونریز جفاکوش کجا شد  
نامد به لب ما چو می‌نوش کجا شد  
از کینه به صلح آمد هم دوش کجا شد  
سجاده در انداخته از دوش کجا شد  
بی صبر و قرار آمد و بیهوش کجا شد  
اندر طلب جرعه سرجوش کجا شد  
چون ماه ختن دید در آغوش کجا شد

که تشنه می‌سیرم ره میان آب زلال  
که نیستم سر طامات و آرزوی مقال

از عشق نام هست ولی کس نشان ندید  
سیاح عشق بس که بیمود شرق و غرب  
جان از برای چینه شهباز عشق جست  
سرگشتگان وادی عشق اندرین طلب  
چرخ کبود بوش هم از شور و شر عشق  
زآوارگان بادیه عشق از انتظار  
کونین غرق گشت و کس آگه ز عشق نیست  
در عالم وجود و عدم شهسوار دل  
از عشق اگرچه دل نه مراد و نه کام دید  
انوار کاینات ز عشقت و ای عجب  
دل خواست تا به حيله بدوزد قباي عشق  
دردا کزین حدیث دل شوربخت ما

ترسا بچه کامد ز درم دوش کجا شد  
بر خاک درش خلق جهان حلقه به گوشند  
آن زلف چلیپای چو زنجیر کجا رفت  
از قند لبش آب حیات شب وصلی  
آن یار جفاکیش ستمگر که شب دوش  
صوفی که ز ترسا بچه ترک دل و دین کرد  
آن عارف دل‌داده که از صومعه بگریخت  
چون خرقة و تسیح به میخانه گرو کرد  
دانم که شد از حسرت نایافت سیه‌پوش

از آن گرفته‌ام از دست جان خویش ملال  
چنان ازین غم و حسرت بمانده‌ام حیران



ز رمزهای تصوّف ز نکته عرفان

دوش آن ترسا بچه بس ناز کرد  
 کرد اشارت هم به چشم و هم به زلف  
 چین زلفش بهر مجنونان عشق  
 می کشید از صومعه صوفی به دیر  
 نرگس مستش به جادویی و سحر  
 هیچ کس در کافرستان این نکرد  
 لیک لعل او وفاداری نمود  
 هر کجا مستی خرابی بی دلی  
 چون دل صوفی درین جام اوقتاد  
 گه ز زلفش در پس ظلمت بماند  
 عشق در جانش به سلطانی نشست

شوریدگان روی او بی پا و سر چون موی او  
 زلفش به زیر بند و چین دارد هزاران جور و کین  
 پیران غم اندوخته زین درد و زین غم سوخته

جان را شراب وصل جلائی بود  
 در داکه چو برق آمد و چون باد گذشت

اسرار و مقام و حال نه کار منست  
 من مونس و یار درد باشم که هموست

آن دم که وجود با عدم یار نبود  
 دریای وصال موج می زد شب و روز

تا سلسله ساختی از آن زلف نگون  
 در پرده عنبرین نهان شد خورشید

من خار غمت به مردم دیده کشم  
 و آنکه که بمیرم رقم بندگیت

ای دل پس زنجیر چو دیوانه نشین

دل خراب در افتاده و زبان شده لال

عاقبت صد عربده آغاز کرد  
 هندو جادو به هم انباز کرد  
 هر زمانی صد سلاسل ساز کرد  
 کس چه داند کویچه ترک و تاز کرد  
 جعبه تیر بلا را باز کرد  
 کاز جفا آن ساحر غمّاز کرد  
 گوش جان عاشقان پر راز کرد  
 دید سرگردان عشق، آواز کرد  
 از کمند کفر و دین پرواز کرد  
 گه ز لعل و عارضش صد ناز کرد  
 عقل عزم جانب درواز کرد

افتاده اندر کوی او سرمست و حیرانش بین  
 خون همه مردان دین در خاک ایوانش بین  
 درس فراق آموخته در کوی هجرانش بین

بر کام دلّم شکر و عتابی بود  
 ایام وصال گویا خوابی بود

هجران و وصال هم نه بازار منست  
 کاندر شب و روز یار غمخوار منست

افسانه کفر و دین و زنار نبود  
 از هجر و فراق نقش آثار نبود

وز خط غبار رنگ و نیرنگ و فسون  
 تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

جور و ستمت با دل غمدیده کشم  
 بر ذره استخوان پوسیده کشم

در دامن درد خویش مردانه نشین

ز آمد شدن بیهده خود را پی کن معشوق چو خانگی است در خانه نشین<sup>۱۱۸</sup>

ظاهراً این رباعی آخر را در دامن خرقة خود نوشته بوده است.<sup>۱۱۹</sup>

فریاد که دل نماند و جان رفت	از تن همه طاقت و توان رفت
در خواب شدیم و دزد بر بود	سرمایه عمر و کاروان رفت
آن درد کجا و آن طلب کو	آن عهد گذشت و آن زمان رفت
بیچاره امین که با غم و درد	با دست تهی ازین جهان رفت
نمی بینم در این میخانه رندی	که جان او پر از خون جگر نیست
رقیم گو ملامت کن که ما را	ز رسوایی و بدنامی حذر نیست

برخی به سبب این اشعار او را از عارفان طریقت کازرونیه به شمار آورده اند،<sup>۱۲۰</sup> حال آنکه پیش از این گفتیم او خرقة خلافت از پیران سهروردیه دریافت کرد و از عارفان و مشایخ سلسله سهروردیه بود. بلوשה، در فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس، به اشتباه «شیخ مرشد» و «شیخ ابواسحاق» را دو تن از معاصران امین الدین و ممدوحان هم عصر او دانسته است.<sup>۱۲۱</sup>

«وقفنامه‌هایی» نیز از او در دست است. امین الدین هر بنایی را که در کازرون ایجاد می کرده «وقفنامه‌ای» نیز برای آن ترتیب می داده است. پنج وقفنامه از او در اداره اوقاف شهرستان کازرون نگهداری می شود که از آن میان وقفنامه‌های «چشمه بمشق» و «قنات قرچه» به اهتمام آقای عماد الدین شیخ الحکامی در مجله میراث جاویدان، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۲ ش، ص ۶۹-۷۱، به طبع رسیده است. شیخ پس از احداث چشمه و قنات مذکور، هر دو را برای مردم آن منطقه و نیز خانقاه خود وقف کرد و فرزندش محب الدین محمد را به تولیت آن بگزید. تاریخ تنظیم اصل وقفنامه سوّم محرم الحرام سال ۷۱۵ ق است و سندی که به چاپ رسیده در اصل رونوشتی است که بر مبنای نسخه اصل در قرن سیزدهم هج بر کاغذ فرنگی و به خط رقاع نوشته شده است. اندازه سند ۳۲ در ۹۵ سانتی متر است.<sup>۱۲۲</sup>

۱۱۸. صفا، ۸۷۹-۸۸۶/۲۳؛ اوحدی بلیانی، ۸۸/۱؛ هدایت، مجمع‌المنهاج، ۱۴۴/۷؛ همو، ریاض، ۵۳؛ حسینی فسائی،

۱۴۳۸/۲؛ فرصت‌الدوله، ۳۲۷.

۱۱۹. هدایت، ریاض، همانجا. ۱۲۰. صفا ۸۷۲/۲۳.

[21. Blochet, III/129-130.

۱۲۲. شیخ الحکامی، ۶۸.

بعد از امین‌الدین در خاندان بلیانی صوفی به شهرت و نام‌آوری او یافت نشد، اما از آنجا که برخی از آنان در علوم دینی و ادبی، سرآمد عصر خود بودند به اجمال از آنان سخن می‌گوییم:

### سعیدالدین بلیانی

شیخ سعیدالدین ابوسعید محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود بلیانی (د ۷۵۸ ق) موصوف به «مولانا» و مکتبی به «ابالمحمدین». از پدر و جدّ او اطلاعی در دست نیست، اما او خود در شمار بزرگان فقه و حدیث قرن هشتم بود، چنانکه جنید شیرازی وی را چنین ستوده است، «سلطان الفقهاء والمحدثین و امام الائمة المهتدین و ناشر احادیث سید المرسلین و رُحَلَة طلاب الآفاق و قدوة اهل الحدیث علی الاطلاق لم اراحداً بحسن سمته و حسن خلقه و کمال عقله و وفور اشفاقه و رحمته علی خلقه کان واحداً مشاراً الیه فی الفقه و الحدیث».<sup>۱۲۳</sup> او فقیهی بود بر سنت سلف که بیشتر به «محدث» شهرت داشت و مرجع صالح محدثان و فقیهان آن سامان به شمار می‌رفت. تکلف نداشت و همواره بشّاش و خندان بود و در اوائل نزد پسرعموی پدرش، شیخ امین‌الدین بلیانی، علوم و معارف صوفیه را فرا گرفت. در جوانی از زادگاه خود به شیراز مهاجرت کرد. گفته‌اند که از آنجا پیاده به حجاز و کوفه سفر کرد و سپس به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گردید و علاوه بر آن، برای آموختن فقه و حدیث به شهرهای مختلفی رفت. از جمله استادان او می‌توان به بزرگان زیر اشاره کرد. رکن‌الدین منصور بن مظفر ملقب به راستگو (د ۷۳۳)؛ شیخ ظهیرالدین ابوالفضائل اسماعیل بن مظفر (د ۷۳۰ ق) و شیخ صدرالدین ابوالعالی مظفر بن محمد بن مظفر بن روزبهان بن طاهر عمرد عدوی (د ۶۸۸ ق).<sup>۱۲۴</sup>

ابن جزری در «مشیخة الجنید البلیانی» از او یاد کرده و گفته است که: او جامع‌المسائید ابن جوزی را نزد تقی‌الدین ابوالثناء محمود بن علی بن مقبل ابن دقوقی خواند و از مزی یوسف بن الزکی عبدالزّحمن بن یوسف بن عبدالملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهر الحلبی الاصل المزنی (د ۷۴۲ ق) و بنت‌الکمال و گروهی دیگر اجازه روایت یافت.<sup>۱۲۵</sup>

او سرانجام به شیراز بازگشت و در رباط شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف دیلمی شیرازی به تدریس اشتغال ورزید و به گفته جنید شیرازی، حاضران در درس او بیش از ۷۰ نفر بودند و چند

۱۲۳. جنید شیرازی، ۶۱؛ عیسی بن جنید، ۱۰۳ به بعد.

۱۲۴. جنید شیرازی، ۶۱-۶۴؛ عیسی بن جنید، ۱۰۳-۱۰۵؛ نیز برای اطلاع از شرح احوال استادان او نگاه کنید به: جنید

شیرازی، ۱۹۰-۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۲.

۱۲۵. ابن حجر عسقلانی، ۷/۶.

هزار کس از صلحاء و عباد در درس و مولود وی حاضر می‌شدند از جهت اسماع و چند کس بخاری می‌خواندند.<sup>۱۲۶</sup>

سعیدالدین با امیر مبارزالدین محمد مظفری (۷۱۳-۷۵۹ ق.)، از سلاطین آل مظفر معاصر بود. گویند پس از نبرد «پنج انگشت» جیرفت که مبارزالدین ابواسحاق اینجو را در ۱۴ جمادی الثانی ۷۵۳ ق شکست داد و شهر شیراز را تسخیر کرد (در ۷۵۴ ق.)، در همان زمان در رباط «شیخ کبیر» با مولانا سعیدالدین کازرونی فقیه محدث گفتگو کرد. مورخان مراتب تقید وی را به «سنت» با تمسک به عروة الوثقی یاد کرده‌اند. به گفته خواندمیر «در بلدة فاخرة شیراز به لوازم افاده و نشر علوم دینیّه اشتغال داشت».<sup>۱۲۷</sup> سعیدالدین سرانجام در جمادی الاخر سال ۷۵۸ هـ ق وفات یافت. به گفته جنید شیرازی در صحن رباط باب شیخ الکبیر به خاک سپرده شد.<sup>۱۲۸</sup> او صاحب دو پسر بود که هر دو موسوم به محمد بوده‌اند و به همین سبب او را ابوالمحمدین مکتبی ساخته‌اند.<sup>۱۲۹</sup>

## تالیفات وی

۱) جامع المناسک فی شرح ینایع الاحکام، که موفق به اتمام آن نشد؛ ۲) روضة الرائض فی علم الفرائض، این دو اثر را فقط جنید شیرازی به او نسبت داده است<sup>۱۳۰</sup>؛ ۳) شفاء الصدور، که نسخه‌ای از آن در قاهره موجود است<sup>۱۳۱</sup>؛ ۴) المسلسل یا المسلسلات، شامل مجموعه حدیثهایی که به سال ۷۴۲ آن را به انجام رسانید<sup>۱۳۲</sup>؛ ۵) المحدثین<sup>۱۳۳</sup>؛ ۶) مطالع الانوار فی شرح مشارق الانوار، این اثر شرحی است بر مشارق النبوة من صحاح الاخبار المصطفویة، تألیف رضی‌الدین حسن بن محمد الصغانی<sup>۱۳۴</sup> (د ۶۵۰ ق) که آن را مطالع المصطفویة نیز نامیده‌اند<sup>۱۳۵</sup>؛ ۷) مهمترین و مشهورترین اثر او کتابی است در سیرت رسول اکرم (ص) با عنوان: المنتقی فی سیر مولد النبی المصطفی که با عناوین مولد النبوة، سیر کازرونی، مولود النبی، سیره النبی، و سیره المصطفی نیز خوانده شده است.<sup>۱۳۶</sup>

اهمیت این سیره تا آن حد بود که در روزگار خود مؤلف به فارسی ترجمه شد. از این اثر دو ترجمه در دست است: نخست ترجمه‌ای است از فرزند او عقیق‌الدین محمد بن مسعود کازرونی که به سال

۱۲۶. جنید شیرازی، ۶۳-۶۴؛ عیسی بن جنید، ۱۰۵. ۱۲۷. خواندمیر، ۲۹۴/۳.

۱۲۸. جنید شیرازی، ۶۴. ۱۲۹. نک: سخاوی، ۲۱/۱۰-۲۲. ۱۳۰. جنید شیرازی، ۶۳.

۱۳۱. یا حق، ۶. ۱۳۲. جنید شیرازی، هانجا؛ یا حق، هانجا.

۱۳۳. جنید شیرازی، هانجا. ۱۳۴. جنید شیرازی، هانجا؛ یا حق، هانجا.

۱۳۵. حاجی خلیفه، ۱۶۸۹/۲.

۱۳۶. نک: ابن حجر عسقلانی، ۲۵۶/۴؛ خواندمیر، ۲۹۴/۳؛ حاجی خلیفه، ۱۸۵۱/۲؛ منزوی، ۴۴۴۱/۶.

۷۶۰ هـ با عنوان سیر کازرونی و سیر عقیفی آن را به انجام رساند. از این اثر چندین نسخه موجود است. ۱۲۷ ترجمه دیگر با عنوان نهاية المسؤل فی روایة الرسول به دست عبدالسلام بن علی بن حسین ابرقوهی - ظاهراً در زمان حیات مؤلف - صورت گرفت. جلد نخست ترجمه اخیر به اهتمام آقای دکتر محمد جعفر یاحقی در تهران، انتشارات علمی و فرهنگی به سال ۱۳۶۶ ش به چاپ رسیده است. اما فرزندان او:

### عقیف الدین بلیانی

عقیف الدین ابوالحامد محمد بن محمد بلیانی (متوفی در ۸۰۲ ق.)، او در ۱۲ ربیع الاول سال ۷۲۷ هـ زاده شد و از همان آغاز کودکی به فراگیری علوم دینی اشتغال ورزید، چنانکه به گفته سخاوی، در ۷۴۰ هـ یعنی در سیزده سالگی از بزرگان آن عصر از جمله: مزی، برزالی، ذهبی، علائی، ابوحنیفان، ابن خباز، میدومی، ابن غالی و ابنه الکمال اجازه روایت گرفت. او تمامی کتابهای حدیث را نزد پدرش خواند و سپس در ۷۴۴ هـ رهسپار مکه مکرمه شد. عقیف جره‌ی در مشیخه خود او را صاحب تألیفات بسیار دانسته و گفته است که او صحیح بخاری را، با یاری جستن از ۳۰۰ شرح دیگر، شرح کرد؛ دیگر الاربعین فی فضل العلم که طاووسی آن را از او شنیده است. او اسانید مهم و با ارزشی را در کتابی به نام شعب الاسانید فی روایة الکذب و المسانید جمع آورد. سرانجام در ذیقعدة ۸۰۲ هـ در نجد وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد. ۱۳۸

### نسیم الدین بلیانی

نسیم الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بلیانی (د ۸۰۱ ق.) به سال ۷۳۵ هـ در کازرون به دنیا آمد و در همانجا رشد و نمو یافت و نزد پدرش مقدمات علوم را فرا گرفت. به گفته تقی الدین فاسی، وی از مزی و دیگر مشایخ دمشق که ظاهراً به کازرون سفر کرده بودند اجازه روایت یافت. در عربیت، فقه و نحو مهارت داشت، و به گفته همو، «کثیر العبادة، متینة الدیانة و حسنة الاخلاق» بود و بیش از ده سال در مکه مکرمه مجاور شد و در آنجا به عبادت و نیکی کردن به دیگران پرداخت. علاوه بر آن در آنجا نزد جمال الدین امیوطی و عقیف الدین نشاوری نیز حدیث شنید. آن‌گاه به سال ۷۹۸ هـ به وطن

۱۳۷. حاجی خلیفه، ۵۵۳/۱، ۱۶۸۹/۲، کحاله، ۲۳۱/۴، استوری، (برگل)، ۷۷۹/۲.

۱۳۸. سخاوی، ۲۱/۱۰.

بازگشت. اما در سال ۸۰۱ ه‍.ق که باز اراده کرد که به آنجا باز گردد در ۶۵ سالگی در لار وفات یافت. تقی الدین فاسی از شاگردان اوست. ۱۳۹

### تقی الدین بلیانی

تقی الدین محمد اوحدی دقّاقی بلیانی کازرونی اصفهانی، پسر معین الدین محمد، پسر سعد الدین محمد حسینی. نسب او به هفت واسطه به اوحدا الدین عبدالله بن ضیاء الدین مسعود بلیانی می‌رسد. پدر تقی الدین روحانی بود و در اصفهان می‌زیست. او در آنجا با دختر حافظ عنایت‌الله، امام جمعه مسجد جامع اصفهان، ازدواج کرد و از این وصلت تقی الدین در روز چهارشنبه سوّم محرم ۹۷۳ ه‍.ق در اصفهان زاده شد. پدرش مدتی بعد، در ۹۷۹ ه‍.ق در سنّ شش سالگی تقی الدین، در هند درگذشت. شیخ معین الدین، به روایت فرزندش، در جمیع علوم صوری و معنوی و نیز در خطّ و موسیقی دست داشت. ۱۴۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- آدمیت، محمدحسین رکن زاده، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- آستان قدس، فهرست = فهرست کتب کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی، جلد ۶، به کوشش مهدی ولایتی، مشهد، ۱۳۴۴ ش.
- آقابرگ، الذریعه = آقابرگ طهرانی، محمدمحسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، ۱۹۸۳ م، چاپ دوم، ۲۶ جلد.
- آل داود، سیدعلی، «عرفات العاشقین، سیری در احوال و آثار مؤلف آن»، مجله نامه فرهنگستان، سال اول، شماره سوّم، پاییز ۱۳۷۴ ش.
- ابن یزّاز اردبیلی، توکلّی، صفوة الصفا، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز، ۱۳۷۳ ش.
- ابن حجر عسقلانی، احمد، الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ ق/ ۱۹۷۶ م.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تبیین کذب المفتری، دمشق، ۱۳۴۷ ش.
- اذکائی، پرویز، «بلیانی، پیر خواجو»، میراث جاویدان، سال اول، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۲ ش.
- استوری، ادبیات فارسی، بر مبنای ترجمه یو. ا. برگل، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
- اسنوی، عبدالرحیم بن حسن، طبقات الشافعیة، به کوشش عبدالله جبوری، بغداد، ۱۳۹۱/۱۹۷۱.
- اشراق، محمدکریم، «نگاهی به چهار نسخه خطی دیوان حافظ»، معارف، سال هشتم، شماره ۲، مرداد-آبان ۱۳۷۰ ش.
- امین احمد رازی، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تبریز، کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیه.
- امین الدین بلیانی، بداية الذاکرین، نسخه خطی شماره (۱۱) ۶۶ نجم، کتابخانه مجلس.
- انصاری کازرونی، ابوالقاسم، مرقوم پنجم کتاب سلم السموات، به کوشش یحیی قریب، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیة، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۱ ش.
- اوحالدین بلیانی، رساله عینیة الوجود، نسخه خطی کتابخانه مرکزی، در مجموعه شماره (۳) ۲۲۷۱.
- اوحدی بلیانی، تقی الدین، عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۵۳۲۴.
- ایمان، رحم علیخان، منتخب اللطائف، به کوشش محمدرضا جلالی نائینی، امیرحسن عابدی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- بابارکن الدین شیرازی، نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص، به کوشش رجبعلی مظلومی، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- بغدادی، اسماعیل یاشا بن محمد، هدیة العارفين، استانبول، ۱۹۵۵ م.
- جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- جنید شیرازی، ابوالقاسم، سدا الازار فی حط الاوزار، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- حاجی خلیفه، کشف = حاجی خلیفه، کشف الظنون، استانبول، ۱۹۴۱ م.
- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، پرویز ناتل خانلری، تهران، ۱۳۶۲ ش.

- حسینی فسائی، حسن، فارسنامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسائی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، ۱۳۴۹ هـ.ق.
- خلیفه نیشابوری، احمد بن محمد، ترجمه و تلخیص تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری، به کوشش بهمن کریمی تهران، ۱۳۳۹ ش.
- خواجوی کرمانی، محمود، خمسه، به کوشش سعید نیازی کرمانی، کرمان، دانشگاه شهید باهنر، ۱۳۷۰ ش.
- دیوان اشعار، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- گل و نوروز، به کوشش کمال عینی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌الشریر، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- داراشکوه، محمد، سفینه الاولیاء، کانپور، نولکشور.
- سکنه الاولیاء، به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- دانش‌پژوه، محمدتقی و ایرج افشار، نسخه‌های خطی در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- زرکوب شیرازی، احمد بن شهاب‌الدین، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- سبکی، عبدالوهاب بن تقی‌الدین، طبقات الشافعیة الکبری، قاهره، ۱۳۲۴ ق.
- سخاوی، شمس‌الدین محمد، ضوء‌الأمع، قاهره، ۱۲۵۴ ق.
- سهیلی خوانساری، مقدمه بر دیوان خواجوی کرمانی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- شیخ‌الحکامی، عماد‌الدین، «بازخوانی یک وقفنامه»، میراث جاویدان، سال اول، شماره اول، ۱۳۷۲ ش.
- شیروانی، زین‌العابدین، بستان‌الشیاحه، تهران، کتابفروشی سنائی.
- صریفینی، ابراهیم بن محمد، تاریخ نیشابور (المنتخب من السیاق عبدالغافر فارسی)، به کوشش محمداکظم محمودی، قم، ۱۴۰۳ ق.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- عبّادی مروزی، منصور بن اردشیر، مناقب الصوفیة، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم، تذکرة الاولیاء، به کوشش نیکلسون، لیدن، ۱۹۵۰ م.
- عیسی بن جنید شیرازی، تذکرة هزار مزار (ترجمه شدالازار)، به کوشش نورانی وصال، شیراز، ۱۳۶۴ ش.
- غلام سرور لاهوری، خزینه الاصفیاء، لکهنو، ۱۲۹۰ ق.
- غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- فرصت‌الدوله شیرازی، آثار عجم، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- فرهنگ جغرافیائی آبادیهای کشور، تهران، اداره جغرافیائی ارتش، ۱۳۶۲ ش.
- فصیح خوافی، احمد، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرّخ، مشهد، کتابفروشی باستان.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، الرسالة القشیریة، قاهره، ۱۹۵۹/۱۳۷۹ م.
- کحّاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت، دار احیاء التراث العربی.



مایر، فریتز، مقدمه فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة، تألیف محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ ش.

محمد بن منور، اسرار التوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۶۶ ش.  
محمود بن عثمان، «انوار المرشدیة فی اسرار الصمدیة» ضمیمه فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ ش.

—، فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ ش.

—، مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، میکروفیلم شماره ۵۲۷ کتابخانه مرکزی.

مدرّسی طباطبائی، آشنائی با چند نسخه خطی، تهران، بی تا.

مرکزی، میکروفیلمها = دانش پژوه، محمدتقی، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۶۳ ش.

مشار، خانیابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تهران، ۱۳۴۰-۱۳۴۴ ش.

منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۳ ش.

نقیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ ش.

واله داغستانی، ریاض الشعراء، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۴۳۰۱.

هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، به کوشش ژوکوفسکی، نین‌گرا، ۱۹۲۶ م.

هدایت، رضاقلی خان، تذکره ریاض العارفین، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، کتابفروشی محمودی.

—، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ ش.

یاحقی، محمدجعفر، مقدمه نه‌ایة المستول فی روایة الرسول، از سعیدالدین محمد بن مسعود کازرونی، ترجمه

عبدالسلام بن علی بن الحسین الابر قوهی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران، ۱۳۶۶ ش.

Blochet, E., *Catalogue des Manuscrits persans*, Paris, 1928.

GAL= Brockelman, Carl, *Geschichte der Arabischen Litteratur*, Leiden, 1943-1944.